

بِعَوْنِ تَعَالَى جَلَّ جَلَالُهُ وَحَسْبُ تَقْوِيَةٍ

که از مجموعه حکمت این رساله کثیر المنفعت مستفاد



در یکف کانپور بر ک فواید خاص

در طبع مسیحانی مسیح الزمان منو

PE13219

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين
 اين كتاب است عجيب و نسخ است غريب و بيان خلقت و خرمت اكثر جانوران
 و اختلاف مذاهب اربعه اهل تسنن مع اختلاف اهل تشيع و تاثيرات
 اكثر اعضا و اشياء جانوران از كتب حكماء متقدمين كه دانستن آن هر كسى
 فائده كثير بخشد مع اسامي هر يك در عربى و فارسى تركى و بعضى حكايات
 عجائبات كه از آنها بثبوت رسیده من تاليف نواب صدر جهان حجة الله
 عليه كه يك از جمله امر اعالیشان و اكابران ملك دكن بود موسوم بصدر
 بترتيب حروف تهجى اضعف العباد و سيج الزمان منظر فوائد خاص عام بحیر طبع آورد
 حرف الماقت اهل ابغار نسی شتر گویند و بتركى و ده شتر كلان را بعربى
 ماده و را ناقه گویند و آن جانور نوبى مكمل كه خورد و ياكش و فرمان شتر چنانچه اين مصنف

فصل
باب اول در بیان
تفاوت خان و حرم
دست یاب
شده بود لیکن
اصل بسیار
بود لهذا از
که از سیحان
سیح لزان
باب دوم در بیان
علم منشی خط
که در

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

حکایت بد آنکه شتر زهره ندارد و بر روی جگر او چتر گیت مانند زهره در کلبه است
 اگر از او چشم کشند بشکوری دور شود و چون چشم شتر را بسوزند و بزخم زیر زخم آن بستند
 و چون موی او را بر آن چپند بندند تسلی آن باز دارد و اگر مقدار خودی از پشیر یا شیر شتر
 اعرابی پیش از جماعت آب نگیرد سیاه شود و قوت باه زیاد تر از همه او و بهای پی بد بد پیچ
 شتر را چاکه بندار بگیرند و طلا چربی کومان او بگیرد را سفید بود اسهال را بفارسی شیر
 گویند و بترکی اصلان و او جانور پر قوت مهیب صابون شکست و و لیرت و او را جانور آن
 بمنزله بادشامید اند چون صید کند و لش او قدری از باقی اعضایش بخورد و باقی
 را بگندارد و بر سر نیم خورده خود و باز مانده هیچ جانوری نبرد و هر که با او در مقام فروشی با
 قصدش نکند وزن حائض را آسیب نرساند و شیر ماده غیور باشد از سطوی
 سیکیم گفته که یک نوع از شیر دیدم که روی او مانند روی آدمی و بدن او را
 رنگ و دم او مثل دم گروم و یک نوع دیگر بر شکل گاو بود و او شایه جهان
 و شمشید بسیار است و در میان مردم شهرت جانور مهیت مقدار
 و رنگ او زرد و سرخی مایل و از ابتدا بر سبزی لوتما شروع و شش خطی سیاه کشیده
 می باشد و چون دیرینه سال میگرد و مو نهایی سیاه بر شانه اش پیدای می شوند
 و ماده شیر از یک یک پشیش نمی زاید و بچه اش را اول چون پاچه گوشت پنبه

حکایت بد آنکه شتر زهره ندارد و بر روی جگر او چتر گیت مانند زهره در کلبه است
 اگر از او چشم کشند بشکوری دور شود و چون چشم شتر را بسوزند و بزخم زیر زخم آن بستند
 و چون موی او را بر آن چپند بندند تسلی آن باز دارد و اگر مقدار خودی از پشیر یا شیر شتر
 اعرابی پیش از جماعت آب نگیرد سیاه شود و قوت باه زیاد تر از همه او و بهای پی بد بد پیچ
 شتر را چاکه بندار بگیرند و طلا چربی کومان او بگیرد را سفید بود اسهال را بفارسی شیر
 گویند و بترکی اصلان و او جانور پر قوت مهیب صابون شکست و و لیرت و او را جانور آن
 بمنزله بادشامید اند چون صید کند و لش او قدری از باقی اعضایش بخورد و باقی
 را بگندارد و بر سر نیم خورده خود و باز مانده هیچ جانوری نبرد و هر که با او در مقام فروشی با
 قصدش نکند وزن حائض را آسیب نرساند و شیر ماده غیور باشد از سطوی
 سیکیم گفته که یک نوع از شیر دیدم که روی او مانند روی آدمی و بدن او را
 رنگ و دم او مثل دم گروم و یک نوع دیگر بر شکل گاو بود و او شایه جهان
 و شمشید بسیار است و در میان مردم شهرت جانور مهیت مقدار
 و رنگ او زرد و سرخی مایل و از ابتدا بر سبزی لوتما شروع و شش خطی سیاه کشیده
 می باشد و چون دیرینه سال میگرد و مو نهایی سیاه بر شانه اش پیدای می شوند
 و ماده شیر از یک یک پشیش نمی زاید و بچه اش را اول چون پاچه گوشت پنبه

حسن حرکت نذار و بعد از آن که زانده مادرش سه شبانروز نگاه میدارد و بعد از آن
 پدرش می آید و با وی بر وی میداند حرکت و صوت و شکل شیر پیدا میکند و عمر دارد
 و علامت پیری او نیست که دندانهای او میریزند و از دانهش بوی بد می آید و
 از خر و س و خجسته و طاوس میترسد و از آواز گربه و چوب بخت زدن متوهم میگردد
 و از آتش بر آساست پیوسته تپ دارد و نه بیم مورچه میگردد و اگر مورچه در میان
 پنجه اش رود از آنجا خلاص نتواند شد و ثبوت رسیده که شیر را در روم تولد
 نیست و شیر را در ولایت خطامی پرستند و اگر کسی تاجر شیری بدولایت میرود
 او را زربسیار میدهند و دعای محافظت از شر شیر که آنحضرت صلی الله علیه و آله فرموده
 اند اینست **اللهم لا تسلبني على احد من اهل المعروف** یعنی ای بار خدا یا مسلط
 مگردان بر من هیچ یک از اهل معروف یعنی بر تابعان شریعت نبوی صلی الله
 علیه و آله و از حضرت علی رضی الله عنه روایت که هر که شیر را ببیند باید که بگوید **انحو و دانیال**
و یا طرب من شر الاسد از حضرت او امین گردد و معنی این کلمات اینست که پناه بگیرم
 و انیال و نجاة از شر شیر و حکمت درین است که میگویند پادشاهی ظالم حضرت دانیال
 با شیران گرسنه و چاهی مجوس گرد تا او را بخورد حتی سحانه تعالی او شانرا از شر آنها
 نگاه داشت و بعضی گفته اند که همچنان پادشاه کافر آن زمان را گفته بودند که درین

بسم الله الرحمن الرحيم

سال فرزندی بوجود آید که سبب اسباب ملک نو گردد و بادشاه و طالع علم کرد که
 پسر فرزندی که درین سال متولد شود و کشند قضا را در آن سال حضرت انبیا ^{علیه السلام} متولد
 شدند و درین از اخطرات ترس آن پادشاه او را در حبس شیر انداختند
 تقای شیران را بر مهرمان گردانید تا در این پرورش ساختند از بخت میگویند
 که حضرت دانیال رنگین خود صورت و شیر که او نشان او طفلی پرورش کرد
 بودند نقش فرموده بودند تا که بهیبت نعمت حق تعالی در نظر ماند حکم گوشت
 شیر ^{چرا} است نزد جمهور علای اهل سنت و اهل تشیع الانز و امام مالک است
 حکمت هر که بگوید بدن خود ماییده و در جنگ رود و جده درندگان از وی بگریزند و از
 ایشان ضری بوی رسد خورون زهره اش آدمی را شجاع و دلیر کند و صرع
 و ارباع را زایل نماید و اگر در چشم کشند خون از چشم برود و اگر بخوار ^{بسیار} رطل کشند
 دفع کند گوشت و پیه او فالج و استرخا را مفید بود و ضما و خوش طبع ^{نام} سلطان را
 اهل کند و بر پوستش خضرت ^{بسیار} ربیع را مفید بود و لکه پاره از پوست او ضرر
 ندارد سبب که مان ضرر و بنده امین شود و اگر پاره از پوست او در گردن
 دوک مصرع نمید نفع بخشد و اگر طبل پوست او در جنگ بتواند سپاه
 خالف از صد آدمی بگریزند ^{ای اسباب} و اگر در راسی خرگوش و تیرکی طاشقان

۱۲۰
 خزان چرخ
 ۱۲۱
 خزان چرخ
 ۱۲۲
 خزان چرخ
 ۱۲۳
 خزان چرخ
 ۱۲۴
 خزان چرخ
 ۱۲۵
 خزان چرخ
 ۱۲۶
 خزان چرخ
 ۱۲۷
 خزان چرخ
 ۱۲۸
 خزان چرخ
 ۱۲۹
 خزان چرخ
 ۱۳۰
 خزان چرخ

اگر زنی بخود برگیرد و هرگز آب نمیشود و گوشتش قوی و مزه اصل و قوی و سیر و کعبش
 با خود و شستن دفع چشم بد کند یا ای او اگر بر زنی بنده نماید و ام که با وی باشد آب نمیشود
 و اگر خون و بریان کرده بخورد و جهت سموم و جلا چشم نافع بود و افغی را بفشارد
 مار گویند باریک گردن و پهن سر و شب باریک باشد و ماده اش بدترین مار است
 و بدترین انواع افغی است که خال سفید و سیاه دارد و مار را از کان نیلان گویند و
 عرب گفت او را ابو الحی گویند بجهت آنکه میگویند که او بعد هزار سال کور می گردد
 بعد از آن دخت با دینان را جنبه چشمها خود بر آن میمالد و سرت میبندد گویند بجهت
 که در میان او و دخت با دینان مسافت بعیده باشد با وجود کوی بخوبی و خود را
 نزد او رساند و از غرائب او نقل کرده اند که اگر چشمش بر کنند بعد از سه روز
 بحال می آید و دست بگیرد و حکم حرامست گوشت او و در جمیع مذاهب است
 شیه و اما می حکمت گوشت او در مرض استسقا نافع بود و خدام و تاری
 چشم را ببرد و بجان شہوت کند و افغ زهر افغی باشد چون باروشنیت بر تن کند
 سوزی نرود و پوشش دار الشعلاب را سفید بود و خوش روشنی چشم را زیاده کند و اگر
 دل ویرا خشک کرده با خود دارد و زهر کار نکند و اگر دندان او را بر محو
 بندهند حالمه نشود و زهره او زهر قاتل است که هیچ علاج ندارد و ایل را بفارسی گویند

کوهی ترش اسفند و ماده اش امدال گویند تا دو سال شاخ بریارد و بعد از
 دو شاخ راست برآرد چون سه ساله شود از شاخهای او شاخهای یکسانند
 و دخت بیرون آید تا شش سال زیاده گردد و بعد از آن در هر سال یکبار بقیعه
 باز برآید که قیقه از سال گذشته زیاده سالش از عقدهای شاخش فیمیده میشود
 و شاخ او بسیار منقعه و حکم است از غریب احوال می آید که بشنیدن سرور
 میل آرد و بر تبه که او را بود گفتن مشغول میازند و از عقب او میگیرند و بدین
 ماهی نیز میل تمام دارد و ماهی نیز بدین او مایل است و بکنار و یا نیز جهت
 او میروند از جهت صیادان پوست او پوشیده یا می گرفتن میروند و بخوردند
 مار مایل است به قبه که هر گاه مار را دید و نبال مسکیند چنانچه اگر ده زخم بر نبال
 نمیکند و تا مار نگردد از نبال او باز نمیکرد و در تابستان افعی میخورند و حرارت
 بر بدنش غلبه میکند بطلب آب میروند و در کنار رودخانه می ایستد و قانع شود
 بشنیدن و بادی که از روی آب میخورند و آنقدر که زهر افعی از اندرون
 می برود اگر چنین نکند میروند بعضی گفته اند که جهت قمع مضرت افعی جگر
 و خراطین میخورند چون افعی بخورد گاه باشد که اشکی چند در گری که نزد یک چشم
 اوست جمع شود مانند موم بسته گردد و آن بهترین تریاقات است جهت

و خوب ترین انواع گوزن زرد رنگست حکم حلالست گوشت وی بمجمیع مذاب
 حکمت مغزین افلاج را مفید است و اگر شاخ وی بر تشنه نهاده بخور
 کند جمیع گزند ما بگزند و اگر شاخ سوخته او مسواک کند ز روی دندان در آرد
 و در کند و بر کس که از وی بر خورده چیزی نبند و در خواب نشود و اشتهای بدن خون
 وی سنگ مثانه را دفع کند و خاک تر شاخ او را اگر باروغن صم گرده بر شقاق
 طلا کنند زائل گردانند این **اوی** را بفارسی شغال گویند و تبرکی چنان طایفه
 محیل است و خراب کننده انگور و فی شکر و غیره اشتهارست حکم حرمت گشت
 او مذنب امام حنفی و امام شافعی را و او قولست اصح است که حرام است مذنب
 مالک حلالست مذنب شیعه نیز حرمت حکمت اگر زبان او را و خانه
 بیاویزند و بگذارند در میان اهل خانه خصومت و جنگ و نزاع افتد و زهره
 اش را نیندیم در آب حل کرده سه روز متواتر بخورد و در سراسر زائل کند
 و طلای پیله او و خوردن گوشت او در رحمت و یو انی و صرع که در آخر ماه پدید شود
 سودمند بود و گویند که چشم او اگر کسی همراه خود از آن کشید چشمش خرم امین ماند
 و جگرش اگر کشید شغال بمصرف بخورد و اند صرع را دفع سازد این **عین** را بفارسی
 را سو و موش خرما گویند و تبرکی حرما شجانی دشمن مار و موش نهنگ است و مار و موش

و نیز عین بر حباب
 بضم سین مذکور
 سکون را میدهد
 وضع حای
 دوا و دوا را بگوید
 و در سندی گویند
 سیاه گویند
 و در بعضی نسخ
 دیده شد که در
 سینه یک چیز
 بمقدار تخم کبک
 در از از دای
 او کسب می کنند
 چند که زردی را
 پوسته می مانند
 اگر آن روی را
 بر شانه بزنند
 و آن چیزی را در زای
 و در سینه را سیاه
 سیاهی می گویند
 که در او با خود دارد
 و نیز عین و شمشیر
 و در سینه را سیاه

و در سینه را سیاه
 سیاهی می گویند
 که در او با خود دارد
 و نیز عین و شمشیر
 و در سینه را سیاه

را بد نفس از سوراخ بیرون آورد و بخورد و هنگام اکثر اوقات بسبب آبی که درین
درد و دهن کشش شود و دارو تا از بوالان الم با صلاح آید مرغان در دهن او قهقهه می
که در دهن اوست بیرون می برند و اسونیز در آنوقت در دهنش رود و بخلش فرو
رود و بگوشش بخورد و او را اهلک گرداند حکم حلالست گوشت او بندهب
شافعی و نزد امام مالک و در دیگر مذاهب جهمت حکمت اگر اندرون شکم دی
کشیز بکنند خشک ساخته نگاه دارند و خوردنش جهت دفع زهر چاهوران زهر و نفیست
و اگر دماغ وی یا گوشت وی بسر که بخورد صرع را سودمند بود و اگر گوشت او را
بر مفاصل بپزند در روغنشانند و اگر گوشت او را بسوزانند در دیگ مسی خاکستر
آر تا با سکه بپزینند طلا کنند سودمند بود اگر چشم وی خشک کرده بمصرع و بنفشه
باشد و اگر کعبه و وحالی که زنده باشد و بر زن بپزند استمن شود و گوشتش دندان را
قوت دهد و دماغش اگر اختال کنند تاریکی چشم را بر و رازی گوید که هر طعامی که زهر
دار و اگر این عرس آنرا بنید فریاد کند و موههای و سرست بایستند او را بفریاد
و تبرکی اردک که پند آواز نوحه را دوست دارد و در آخر راه بچهار تخم بیرون آورد و قوت
که با ده بر سر تخم نشیند ز ساعتهی آرومی دور نشود و بسیار تخم دهد الا زیاد آرد و سینه
در زیر نگید و در گرم از نیست روز چهار بار و اگر ماهه بضر در تنه از سر تخم بخورد و ز

از مفتح بنزاد
تقدید و تبریک
نام و محله صاحب
جود و الی کین
که کلان را از او
خود را به یاد
بیاورد و در
طایفه و در
مؤید و تقویت
و تاسی از این
و بهر که
و بهر که

حکمت

آنرا پاسبانی کند تا ماده بیاید حکم حلال است گوشت او بمجمیع مذاهب
 اگر دماغ او را آب آریا بج نباشد تا بخورد و اسیر او جاع رحم برود و زبانش
 قطع تقطیر بول کند و مغزش صداع را نبشاند و طلا می پیمیش ^{در ۱۲} شقاق را باز
 دارد و از التعلب دور نگه دارد و روشن کند و گوشتش تن فریب کند و او اصراف
 کند و قوت یاه میفراید اگر زخمش بک نباشد یا شامند و در شانه نباشد
 و خاکستر استخوانش زخم پیکان با صلاح آورد اگر بان چسب برست است بند
 تب برود و در بعضا نبشاند و تخمش قوت یاه زیاده کند و معال ایل کند گویند در
 اندرون شکم دی شکست چنان نباشد و در شربت بیاشامند و در رحمت شکم نفع ^{سرد ۱۲} سار
حرف البیا بازی الباری باز گویند و ترکی قار جراحی نوراحت شکاری تعلیم
 پذیر خوش صورت متکبر مزاج است و ماده او از تر بزرگتر باشد و گیرنده تر
 ماده را باز گویند و در شش اجزیه و بهترین اضاف باز سفید است و سر بزرگ
 و چشمهای سرخ داشته باشد و گردن او وسط سینه پهن شده باشد و راهها
 سطر و کف بزرگ و مویهای خور و بر و بسیار باشد و پایش ریز و باشد باز سفید
 ولایت فرنگ بسیار است و در ساله باز نامه گفته اند که بهترین بازان با سبب
 که علامت او اینست که چشمش سیاه یا از برق باشد و پشت او نیز سیاه باشد که

اینکه در شش
 اجزیه و بهترین
 اضاف باز سفید
 است و سر بزرگ

و مشهور است که باز عقید آن نیست که ضعیف خور حجت نشود بلکه بشاید من زرع
 چرخ و حر آن حجتی کند از نجهت اشکال از متفاد است و گفته اند که عمر یاده از
 بست سال باشد بجهت آنکه ظالم و طامع است و که کس قانع و کار از رست عمر
 باشد چون بخور شود گنجشک خور و صحت یابد و اگر موش خور و پخته و اول
 کسی که شکار باز کرده و لوک روم بوده اند حکایت آورده اند که بارون شیشه
 سفید را روزی پراپید باز و رمو غایت به بر تبه که از آمدن او نومید گشتند
 بعد از رنگ بسیار پیدایش با همی چنگال داشت حکم حرامست گوشت او جمیع مذ
 که بوزب امام مالک مکروه است حکمت نه بره باز اگر در چشمش منع نرول
 کند اما تا اثر نزول ظاهر نشود متوان کشید که مضرت دارد با شوق ابفارس
 گویند و ترکی فرقه خوانند جانور شکاری تعلیم بدیش صورتش در صورت بسیار
 نزدیک است و بعضی او را در اصناف باز شمرده اند باز در تمام کن و گجرات نیست
 اما باشد بسیار است حکم گوشت او و جمیع مذاب است امست مکروه مذاب امام
 مالک مکروه است حکمت آنست که خفقان سوا می باشد اگر یکدم از دماغ
 او با گلاب بخورد و سفید باشد بحری را بفارسی ترکی همین نام است جانور شکار
 تعلیم پذیر است و در چینه اندکی از آن خفیر است اما در نه زور و ولیری بسیار

باشی نقش
 شمشیر لفظ
 بسیار
 و باشد
 علامت بخت
 صورتش
 است دور
 مانند
 گردن

از باز زیاده است بلکه نسبت او بسیار کردن عین خطاست و از خایت شجاعت
 و نهوری که دارد مردم شجاع و دلیر را با دولت میکشند و بحری جانور خوش خلق
 و بی تکبر است با دمی زود آشن میگردد و کسی شکار او را ندیده و در کس آن پرشکال
 از طرف ریاحی آید و میگویند و میان دریا نزدیک باشد و جزیرای که معمور ندارد
 بعضی میهند و بچه بر می آرد و ماده او از نر بزرگ تر است و دلیر تر و گیرنده تر و بالوان
 مختلف میباشد و بهترین رنگهای او است که سیاهی مائل باشد و سینه کشاده
 داشته باشد و دم او بطریق دم لک باشد و این صفت را با اصطلاح بازوان
 و کن بحری سیاه لک و میگویند و لک جانور است که در تمام سینه میباشد و لک را
 نیست و اکثر کبکها را بر دم زیاده از ده و دوازده پر نمیشد و آن بحری
 میشود که دم او سیزده پر یا چهارده پر داشته باشد و اگر اینچنین بحری که بالا گفته شد
 پیدا شود از جمله بحریا تیره دلیر تر میباشد و بحری جانورهای بزرگ که ده بر بالو
 باشد میگیرند حکم گوشت او بجمع مذایب حر است و در نه حب نام مالک
 مکرده حکمت نر که او بجهت تلیر کی چشم مفید است ^{۱۱} بجهت را انظار سعی
 ترکی طوطی گویند و او از اصناف خود بیشتر بزرگ می باشد و پای مقار
 سرخ دارد و این در اکثر ولایت هندوستان می باشد و طوطی تمام سرخ نیز

بنمایند
 مقصود
 موصوفه
 کسوت
 بدو
 نقطه
 در سینه
 هوا
 در

آورد و دوشنی چشم نیاده کند و خوردن نهره اولست نشان بهر دوش
 اگر تشنگ کند و در میان دوستان بپند دوشنی پیدا شود بر سختی را
 بقاری یک تری بوره گویند جانور سیاه که یک چند گزده است از خاک
 پیدا میشود بزرگ خصوصاً در خانه های تاریک کثیف نناک و درستان اول
 بهار پیدا میشود بعد از آن که پیدا شد با باد بسیار جفت میشود و تخم میکند
 بیشتر خورش و خون است و اگر دیر این شلو را آدمی و دشوین بسیار
 چنانچه ازین بیت حقیقت او معلوم میشود بیت یک درفش و یک در شلو اثر
 بهتر از هشتین نامورانه مشهور است که چون بوی خرز بهر بشمد سیرد
 حکم خون او اگر در بدن جابه باشد آن نماز میتوان گذارد و حج واجب است
 شستن ندارد و خوا بسیار باشد و خواه اندک و بعضی گفته اند که اگر بسیار
 باشد باید شست اما مفتی نیست حکمت حکما گفته اند اگر در خانه
 یک بسیار باشد اگر گرو و دو کنند همه گریزند همچنین سیاه دانه خوش نهد
 آب آه بپاشند یا پوست نارنج را بمالند یک و دو فایده از حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله مرویست که هر کس هفت بار بر قدح آب
 این آیت را بخواند که و اما ان لا اله الا توکل علی الله و قد بدینا سبکاً و نصیرک

بعضی با سواد
 سکن در این
 و غیره
 و سکن در
 آنرا شسته
 چیزی

علی ما ذکریم و نا علی الله فلیقول الله کل بعد از آن بگوید قل انکم من عنده
 شکر و او را که عذاب بعد از آن پیشانند آن آب را بر اطراف جامه خراب از شکر یک
 این شود و بعضی از افسار سی شپه و ترکی سبک اندیشید و جنس است بزرگ
 و کوچک بزرگ را عرب بن گویند و کوچک ابو حوض گویند و بعضی درین بن
 و بنیات بزرگترین حیوانات که فیل است منقوش شده وید و پر بر فیل زاید
 است چه فیل چهار پا و خرطوم و از پوشش چهار پا و خرطوم و در تیر در گوشت
 قدرت خالق را از خلق شپه قیاس باید کرد که جانور کوچک انچه را در وی داغ
 و قوت پدید شیندن غذا طلبیدن سوراخی که از آن غذا خورد و سوراخ
 دیگر که از آنجا بیرون و خلق کرده در شپه آن استخوان نیست از خرطوم
 غذا بدر و نشو و خرطوم می بداند نازکی و باریکی را انقدر قوت داده که پود
 فیل و گاودر امتثال آنها بدان سطری فرو میرود و شپه رحمت بر مکیدن
 خون و کاهست که چندان میخورد که شق میشود و از پریدن عاجز میگردد تا بالا
 میشود و گاه هست که چهار پای را چندان میگززد که او را میکشد و بر چهار پا
 دیگر که گوشت آن چهار پای بخورد و میرد حکم حرام است بنده ای است
 و جماعت مگر بنده ای که کرده است و مدینه بنده ای شیعه نیز حرام است خون او

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بر اتر سوار شده اند و حق سبحانه و تعالی
 اتر را زینت خوانده و بدو منت بر خلق نهاده و دلایل که مشهور است حضرت امیر علی
 در جنگها بران سوار می شدند آنهم اتر بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بعباب امیر
 عنایت فرموده بودند حکم گوشت او مکر و هست بدست شیعه و در هست
 بدست شافعی و حنفی اما پیش محمد و ابو یوسف و رین سلسله تقصیل است چنانچه
 بیان ولایها هر یک برینجا موجب طوالت است و پیش مالک مکر و هست و بعضی
 از اصحاب مالک بر حرمت او رفته اند حکمت دل اتر زنی که بخور است
 نشود و اگر اسم او بسوزند و بار و عن مور و بر جانیکه مونروید بالاند موسی بر آید
 و او را بشکفت و کند و اگر اسم موسی و سر کین اتر را در خانه دو کنند موش میگزید
 و اگر کچ در شکم عورقی مرده باشد و بیرون نیاید شانه اتر را بخورند بچه از
 شکم بیفتد و پوست اتر اگر زن حامله بردارد بچه اش در زمان بیفتد و اگر
 حامله نباشد بار گیرد و اگر کچرک گوشت اتر را شیا ف ساخته زنی بخورد بگرد
 آبش نگرود و اگر کچشم اتر را بخون زوی در ستانه خانه دفن کنند موش
 از آنجا بگریزند و از عوائب او نیست که اگر شخصی ز کام شسته باشد سر کین
 اتر را بوسی کند و تع بر آن اندازد و در راه بیفتد هر کس بر آن بگذرد

حاشیه
 در کتاب
 فی فقه
 حاشیه

اور از کام شود و آن شخص اول خلاص شود بقدر افارسی و در از نبال گویند
 و تبرکی سقرو او با کوان مختلف باشد جانور پر قوت و کثیر المنفعت است
 و در آریادانی جهان ^{بگزار} بر اوست و در بند و سنان بیشتر از همه جانمی باشد و از غریب
 احوال و آنکه آواز داده اشکن بصلابت تر از آواز است حکم حلال است گوشت او
 بچشم حکمت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و اصحابه و
 سلم فرموده اند که شیر گاو شفاست گوشت او است یعنی بهایری بیدار که شیر او
 گاو بندگی چیزی میباشد بطریق زرد تخم مرغ نخته و آنرا حجامه بقدر جانور گاو
 زهر گویند بعبایت گرم بود و آن مانند پاد زهر در میان باشد و در یاد ما طلاء کردن
 و خرمون سودمند بود و چون سحق کنند و بشراب سرشته و بر بند صفع
 که سفید بود با لند موی سیاه بر آید و اگر چه سبب آن او اشعلب و حب
 باشد اما جلد سفید سیاه نکند خاکستر شاخ گاو و پ از ایل کند و قوت با
 بیفزاید و اگر در بینی و مندر حاف باز دارد و اگر پیه گاو را به از پنج سرخ
 در موضع کوه کنند گند باز آن موضع بگیرند اگر پیه او را بر کوزه مانند
 و در زمین گیرند هر کس کی که در آنجا باشد بر آن جمع نشوند زهره گاو را اگر
 بچشم آفتاب بر بوی اسیر طلاء کنند نافع بود و زهره او را بر درخت مانند کرم در

حکایت
 از حضرت زین العابدین
 علیه السلام

در میوه کن تنقید بوم را بفارسی چغند گویند و ترکی بار قوس مر
 در شب خواب میکنند و شکار در شب میکنند و بسیار شوکت قوت او در شب اکثر
 جانوران غالب است و در شتانه آنها میزد و بچه اشیلان را میخورد و چون در شو پنهان
 میگردد بجان آنکه جمال او چشم نمیرسد و اگر وزیر یون آب جازان را میبال او کنند و او را
 آزار رسانند بتجصیف کلاغ بعضی شکاریان او را میگیرند و بزور دس او را میگیرند
 کلاغان را میجوازان آید که قصد او کند و دوام می دهند و بوم انواع میباشد حکم حرام است
 گوشت انواع او در شیعه و در مذنب حقی و شافعی و حنبلی حلال است یکدایت نزد
 شافعی حرمت یافتی آن نیست چنگ است چون نام آگشته یک چشم او کشاده میاند
 و یک چشم پوشیده پنجم کشاده هر کس با خود او در خواب نشود و بعضی گفته اند
 که پنجم بوم که باب فرزند و آنرا طافی خوانند بخوابی آورد و یک چشم که باب فرود غا
 آورد زهره او تاریکی چشم او در کند و دلش صاحب قبح و قوه بخورد و شفا یابد
 و اگر چشم او را بامیشک خلط کرده کسی نگاهدارد و چشم مردم شیرین نماید و برون آید اگر
 بزخا کشد خوب بلوط خلط کرده بخورد و سنگ مشاند از خود کرده برون آورد و جگر
 زهر قاتل است کسی که بخورد و قوی پیدا شود که و پذیر نباشد و اگر منترش را رو
 خلط کرده در سر مانند عشا و تاریکی چشم بر در حکا آید و آنکه کسری

در شب خواب میکنند
 و شکار در شب میکنند
 و بسیار شوکت قوت او در شب اکثر
 جانوران غالب است
 و در شتانه آنها میزد
 و بچه اشیلان را میخورد
 و چون در شو پنهان
 میگردد بجان آنکه جمال
 او چشم نمیرسد
 و اگر وزیر یون آب جازان
 را میبال او کنند
 و او را آزار رسانند
 بتجصیف کلاغ
 بعضی شکاریان او را
 میگیرند و بزور دس
 او را میگیرند
 کلاغان را میجوازان
 آید که قصد او کند
 و دوام می دهند
 و بوم انواع میباشد
 حکم حرام است
 گوشت انواع او در شیعه
 و در مذنب حقی و شافعی
 و حنبلی حلال است
 یکدایت نزد شافعی
 حرمت یافتی آن نیست
 چنگ است چون نام
 آگشته یک چشم او
 کشاده میاند و یک
 چشم پوشیده پنجم
 کشاده هر کس با خود
 او در خواب نشود
 و بعضی گفته اند
 که پنجم بوم که باب
 فرزند و آنرا طافی
 خوانند بخوابی آورد
 و یک چشم که باب
 فرود غا آورد
 زهره او تاریکی
 چشم او در کند
 و دلش صاحب قبح
 و قوه بخورد
 و شفا یابد و اگر
 چشم او را بامیشک
 خلط کرده کسی
 نگاهدارد و چشم
 مردم شیرین نماید
 و برون آید اگر
 بزخا کشد خوب
 بلوط خلط کرده
 بخورد و سنگ
 مشاند از خود
 کرده برون آورد
 و جگر زهر قاتل
 است کسی که بخورد
 و قوی پیدا شود
 که و پذیر نباشد
 و اگر منترش را رو
 خلط کرده در سر
 مانند عشا و تاریکی
 چشم بر در حکا
 آید و آنکه کسری

نیست اما نرسد ز کوه ماده اش فرج دارد و چون شکم وی پر میگردد از آب
 بیرون می آید و دمان باز نمیکند و نگی خور و که آن اعضا غیر تمساح خوانند می آید
 بدان می میرد و آنچه در دمان او می یابند بخورد و آن مرغی سر خود خاکی ارچون
 ننگ بن برهم نهد آن خار بر دهن او میزند تا میکشاید ننگ ردی را در دهان
 میباشند و هر وقت خواهد که با ده جفت شود ماده را بر پشت گرفته از آب بیرون
 می آید جفت میگردد و تخم در خشکی مینهد و از بچکان وی بر قدر که در آب میزند
 ننگ میشود و آنچه در خشکی میباشند سقنقوری می شود و پیدایش سقنقور خان
 بسنت صحرست و در بند و ستان نمیشوند و چون در شهر مصر ننگ بسیار اندازند
 حکما سبب ساخته اند که تا یک فرسنگ قریب با لاف مصر یکدیگر می خفت نمیتوانند بسیار
 و شهرت است که او را نمیتوان زد و گور زیر بغل هر که هیچ صلاح بر پشت او کار نمیکند و
 ننگ را با سنگ عداوت کلی است اگر کسی خواهد که ننگ را از آب
 بیرون آورد کسی را در کنار دریا بسته بزند از او آید و فوراً ننگ از دریا
 بیرون آید حکم حلاست گشت او بدین سبب حقیقی در مالک در نهان باغی دو
 توانست اصح آنست که حرامست و در نهان سبب شیعه نیز خیر است حکمت
 چیست اگر کسی که در چشم داشته باشد به بند و نفع بختش بر آنکه هر

چنانچه علی بن ابی طالب
 در سار و دینید
 که در سبب حقیقی
 مالک حلال است
 اینجا گفته اند که
 قدامی حقیقی نیست
 حقیقی را که در شمع
 سبب حقیقی نیست
 که سبب است که یکبار
 حیوانات از حلال
 نیست و علی بن ابی طالب
 نه سبب قدامی حقیقی
 میگوید در کتاب
 مستبشعار و
 سند اصل دیده شد
 که از انانی غایب الکلام
 تعریف بخوردی
 عبد الکلام

چشم آدمی که در کدنهان چشم ننگ را بر می بندد است بر سبب چپ چپ که بر
 او را با مردم قتل سازند و روشن کرده در آب اندازند ضعیف فریاد نمیکند و آن
 با دومی که متبیل و فروخته بود اگر زهره او در چشم کشد بیاصل شود و اگر در زیر
 مجنون بخور کند جنون از وی زایل شود و اگر دندان می که از جانب راست
 باشد بگیرد و بر بازوی راست بندد جماعت را قوت دهد و مخرجی تمام بود
 باه را و اگر به وی در پیشانی که سفید حنک می باشد بر گو سفندی که در برابر وی
 بسیار نگیرد و در چشم طار ابقار سی ترکی همین نام است جانور شکاری تعلیم پذیر
 ای برای حجت ۱۲ کوچک است ماده او از بزرگتر باشد و او از جمیع جانوران دلیر تر است و او را
 بر سر جانوری که گزارد تا او را بگیرد و نمیکند از دوقاد چنین است که حفت او را
 از نهال جانور میفرسند و بسیار کار شیرین دارد حکم گوشت او جمیع مذاب
 حرام است مگر خرباب مالک که کرده است حکمت زهره است اگر در چشم کشد تا در
 نافع بحرف الثالث بسیار سی و باه تبری علی کونیه جانور محیل بسیار
 چنانچه در جلد مردم با تشبیه کرده گوشت او در عین القلیب و چون لکب برو غلبند
 نذ پاره در دهان گرفته خود را آهسته آهسته در آب فرو می برد چنانچه میگوید
 برگرد و نهان او جمیع شوند از نگاه سرور آب برو لکب و پیش بر خیزد که در

قلب بفتح

شکسته میگویند

عین حجت

فتح لام و کون

بار خنده در

نیز بسیار است

۱۲

نیمه حجت

است از

رواه ۱۲

گور و من دار و از سر قدری اویدان بخار و نه سیس بحال غوطه میخورند و میخند
و از تشویش یک نجات می یابد و دیگر اگر جسم خود را پر باد کرده بر پشت می خنجد
و پاهای خود را بر هوا میسکند چنانچه جانوران گمان می برند که مرده است نزدیک
برای خوردن میروند پس از شاز اگر گرد حکم حرام است گوشت و منی شب جنسی و سحلاب
نزد شامی فصل مالک نزد شیعه نیز حرام است حکمت اگر سر او را در گوشت خا
نهند کهوتران از آنجا گیرند و گوشت وی در مرض فالج و لقوه مفید است پیوسته
چون و من گیرند و در و دندان زایل کند اگر با پوست تخم مرغ سوخته بیاورند
و از انقلب نافع بود چون آنرا بر جاده یا چوبی طلا کنند و در خانه نهند جمیع کسان برا
جمع شوند و پوست وی بفايت گرم بود و از آن پوستی اگر بچوبین سازند
پیران و مردم سوخته را باز و از ناز پوشیدن آن مناسب باشد و مردم
محرور الرج را باید که از پوشیدن آن خزان نمایند حرف الحیم جاموش
بیارش برگی گاو میش گویند جانور قوی سیکن است و اکثر اوقات در میان آب
میباشد و در بند و ستان از بند جاموش است ای و جلی میروم باشد و جلی آن
شیر و لگ است و اکثر اوقات بر هر دو غالب است اما زبون بشیر است و
در دماغ او گرمیت که همیشه عذاب او کند و بدان سبب خواب تنگ نمونند و

و ارا اهل بند بر شمر دور و غن دوست حکم حلاست گشت او بچین مذہب
 حکمت کرم دما غش بخوابی آوردنیہ ادا آب نیک آسینجہ بر کلف در صر نشناور
 ایا خوردن او ۱۲ ^{نام چرتی ۱۳} طلائمانا نفع بخشید چرا در البقاری ملخ و بزرگی جگر د دل خوانند جانو لست که چپ
 و پرنده پنج عضو او پنج عضو جانور کلان من است چشم او بچشم فیل در گردن او گردن
 گا و سبیه او بسبیه شیر و پای او پایی شتر مرغ و پیر او چون پر عقاب او گاهی
 باعث هلاکت مردم میگردد چرا که غله و زراعت و در چهارامی خورد و قحط می شود
 و گاه میباشد که اگر قحط بسبب گیریم رسد چون او در آرزو زاید پیدا شود بسبب
 مردم میگردد و ملخ بطریق لشکر عظیم در هوا پیدا میشود و در میان آنها یکی کلان تر
 میباشد که بجای طبع او میباشد هر جا که او فرود می آید همه فرود می آیند حکم
 حلاست باتفاق جمیع علای امام آنا امام مالک حمده الله شرط نموده اند که اگر
 او را بیند از چرا که لعاب من او زهر است و در عجم بغیر از مردم لاکر کسی نخورد
 بلکه آنها در خوردن او افراط میکنند حکمت اگر ملخ را از زیر کسی که سوار است
 باشد سوار زند نافع بود و بالتحقیق نافر بسیار نفع و بد و نیز بخور او کو اسیر نماید
 سودمند بود و گویند که چون ملخ در از پارا در گردن صاحب شپ ر میع بندند نافع
 بود اگر در از زده ملخ را سرد و میندا رند و با قدری مود خشک ساینده ساینند

در دوا و اسرار
 و در دوا و اسرار
 و در دوا و اسرار

در دوا و اسرار
 و در دوا و اسرار
 و در دوا و اسرار

در دوا و اسرار
 و در دوا و اسرار
 و در دوا و اسرار

استسقار اناغ بود حرف الحاحبار البغاری چر زو تیر کی قغداغ گویند داد
نام حشمت ^{۱۲}
مرغی کلان تیر پر گردن دراز است چنانچه از تیر پری او نقل کرده اند که کسی در او
بصره حید کرده چون شکم او را شکافت در اندرون و سیاه دانه که در بلاد شام
ای بیشکار گرفت ^{۱۳}
میباشد یافت و او در طلب آن بسیار حیل میباید و با اینهمه گاهی اگر سنگی می میرد
در میان مردم مشهورست که وی خود را بجان ساخته از خوف جرح و بگری مثل مرده
از بالا بریز می افتد و ازین حیل از دست آنها نجات می یابد و باز و جرح را
حالت پرواز گرفتن او محالست الا اگر بگری بسیار تیر را بشد میتوانست
حکم خلاصت گوشت او بجمع مذایب نام در مذایب شیع مکر و است ^{۱۴}
حدیث شریف آمده که حضرت سنان بنیه حلی اعد علیه الله گوشت او بقدری
خورده اند حکمت اگر کسی را خواب بسیار آید دل ویران و سبند خواب نکند
و اگر پوست اندرون سنگدانه او خشک کرده سائیده به نمک اندرانی در
چشم کشند و مانند امی نرول آب بغایت نفع رساند و سفید چشم و در کند و در
سنگدانه سنگی باشد چون آنرا بر کسی سبند بذر عاف را و فیع سازد و صریح
الاثر است و تا که او همراه با عاف خود بگذرد و نیز برای زخمهای مهال سفید
بیضه اش بهترین و است و او و فیصا مجل را بغاری کیست که انبالو

۴۴
نشد
بافته
او به پیش
دیندگی
نیز گویند
چون در دیوار
نقارے
حیثیت
الفاظ
موجود است
والفرد
و بار
سجای
نجدارا

گویند مرغی زینیا صورت جو خرغام شیرین صغیر است بزرگ که کوچک میباشد نر
کبک در می که کوچک اکبک کوهی خوانند و عرب کبک بزرگ را یعقوب خوانند گویند
که گاه باشد که کبک ماده مجروح شنیدن او از کبک نر خشم نهد و گاه باشد
که بر خاکی که کبک گزشته باشد غلط و آن خاک بر پای خود پاشد تخم نهد و او
و پشیمان سازد و تخم در موضع نهد یکی را نر محافظت نماید یکی را ماده آنچه
نر محافظت نماید بچه نر باشد و آنچه ماده محافظت نماید بچه آن ماده باشد و هر شش
به سال میرسد و غیرت بسیار دارد و جنگ خوب میکند حکم سلامت گوشت
او بیش از بقیه است اگر حاکم شش بیان کرده بودی نه از صریح این سخن بشود
و گوشتش دفع است تا کند و قوت باه و بدو بره اش اگر در حشیم کشند نافع
بود و اگر آب بر او میراند پس چکانند و پس را نیز کند و قوت حافظه دهد
تر حدقه را بپارسی و شوگیر و غلیو از و زغن و ساء خوانند و ترکبان لورا
چلغان گویند و او خسیس ترین مرغان است گویند سالی نر باشد و سالی
ماده چنانچه انوری گفته است روزگار چون مختلای نیاموزی ثبات
چون غن تا چند سالی مادگی سالی نری به زغن انواب دشمن بود و چنانچه
ویرانی کشد و زغن صید نمی کند بلکه میراند و در میان پریدن ساکن میشود

عقداً سفید
سجده خرد
وینا و کوهستان
میان راه و طریقت
دانا و دانی را
نیکبختی خدا
سخنم اود را
صورت نامت
نسبت کرد
را از او هم
خبر کن
نیکبختی

چنانچه برای وی حرکت نیکو گویند بهترین معافیت و رحمت است که اگر
 از گرسنگی میرد هرگز قصد بچه و تخی که نزد یک او باشد نکند حکایت
 که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام موشگیر بطریق باز و بجوی در حله اطراف
 عالم شمار میکرد و چون حضرت سلیمان علیه السلام دعا فرمودند که خدا یا مرا ملکی
 که بعد از من کسی را نباشد و چون صد کردن موشگیر در حله عالم بود بعد از فوت
 حضرت سلیمان بر طرف شد حکم گوشت او بجمع مذاهب و است در حد
 شریف و اردوست که آنحضرت ۱۰ امر بکشتن او کرده اند حتی که اگر احرام حج
 بسته باشد بکشد از نجهت بعضی علما کشتن او را واجب میدانند و نزد بعضی
 بکشتن او سنت است حکمت خون وی چون باندک مشک و کلاب خلط
 کرده بپاشانند سودمند بود جهت ربو و ضیق النفس چون پراوزا سوخته
 خاکستر آن آب بپاشانند فقر منافع بود و نبره ویرا چون خشک
 کرده نکابد از نده اگر کسی را که جانور روز چون مار و عقرب گزیده بانهیره او
 و قدری آب حل کرده اگر چشم او سست میل از آن کشند نفع بخشد لیکن اگر
 زخم او بطرف سرت باشد این را در چشم بپاشند و اگر زخم بطرف چپ بود
 این را بطرف راست بپاشند و اگر موشگیر را در خانه بیاورند در آنجا مار و کژدم را

و بعضی میگویند که اگر احرام حج بسته باشد بکشد از نجهت بعضی علما کشتن او را واجب میدانند و نزد بعضی بکشتن او سنت است حکمت خون وی چون باندک مشک و کلاب خلط کرده بپاشانند سودمند بود جهت ربو و ضیق النفس چون پراوزا سوخته خاکستر آن آب بپاشانند فقر منافع بود و نبره ویرا چون خشک کرده نکابد از نده اگر کسی را که جانور روز چون مار و عقرب گزیده بانهیره او و قدری آب حل کرده اگر چشم او سست میل از آن کشند نفع بخشد لیکن اگر زخم او بطرف سرت باشد این را در چشم بپاشند و اگر زخم بطرف چپ بود این را بطرف راست بپاشند و اگر موشگیر را در خانه بیاورند در آنجا مار و کژدم را

حمار را علی را بفایری خرده را ز گوش و تیرگی اسک گویند و او جانور بر دبار و بد
 آواز و جفاکش پسکین که آنرا در صهارست عرب در صحر مردم را باو تشبیه
 میکنند اصبر من چهار و یکبار بر آن که رفت دیگر بار بدان راه تواند رفت و شیر
 بخوردن او رغبت تمامست اگر در حالت صید کردن از دور آواز او بشنود
 از دیگر صید روگردانیده قصد او نماید و عمرش از چهل سال زیاده نمی باشد
 حکم گوشت شیر او بندهب شافعی و حنفی حرامست و بندهب مالک و شیع
 مکروهست حکمت که خرم گزیده چون باز گونه بر خرنشیند و خرد و آن شود
 الم تنکین باید و اگر در گوش خر گوید که مرا خرم گزیده در دوا سکن کرد و و اگر
 در او آتش نال مصروع پوست پیشانی ویرا باخود دارد و تا یک سال از صرع مین
 باشد چون آنسال تمام شود پوست پیشانی دیگری بگیرد و باخود نگاه دارد و تا سال
 دیگر حفظ نماید همچنین هر سال عمل آرد و اگر خر که گوش می بخوردن کودکی مینماید
 گریستن نماید اگر از همش انگشتری ساخته کسی که رحمت صریح شده باشد باخود آرد
 نفع رساند و آب سر کین تازه بر آن اگر دینی چکاند منع آمدن خونی که از دماغ باشد
 نماید و اگر سر کین را بر سر کین خراشنداخته بپویند بین اثر بخشد و اگر دندان شیر را بکین
 خواب آرد و خر در کسب او شگلول نافع بود و حمار و حشی را بفایری گوشت و تیرگی

عبدالکبیر
گویی چشمش
کردن سخن
کنند و چشم
دارد چالیدو
گویند نیا چون
فرد جهان بود
بگشت گون او را
غایت خلیفه بود
خودان گشت از ج
مفاصل و با خلیفه
را سودا دار و مالیک
اینچه خوش و شایسته
وضع سازد و بپوشد
اگر کلف ملا کنند
ز آن شد در چون
غنیمت خطیبی

عالمی شہریت
اسلام آباد کی ایک اور خانہ
پیسو زر مارکیٹ

۱۴۸۰

خود را میطلبید اگر چه هزار فرسنگ دور رفته باشد و ده سال گذشته باشد
 و بعضی از اصحاب تاریخ نقل کرده اند که کبوتر در یک روز سه هزار
 فرسنگ را قطع نموده و از سطو میگوید که عمر من ناهزار سال می رسد
 و زود ماده اسن با بجم بر شیوه آدمیان ملاعبت می نمایند و بوسه ها از هم
 میگیرند و از ایشان حرکاتی که موجب ایزاد شهوت میشود و بطور سرسید
 از اینجست اکثر مردم در خانه که مستورات میمانند کبوتران را نگاه
 نمی دارند و کسی را که قصور در شهوت بهم رسد مناسب است
 دیدن ایشان و در حدیث آمده است که شخصی از تنهایی
 پیش آنحضرت صلی الله علیه و سلم شکایت کرد و حضرت رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم ارشاد فرمودند که یکجفت کبوتر بخانه خود
 نگاه دارد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است بدین
 که با نیک جناب کبوتر در در میگذارد و شیاطین را منقول است که کسی پیش امام جعفر علیه
 السلام از صدمه جن شکایت کرد و آنحضرت فرمود که سقفها را خانه خود را بهشت
 وسیع کنید و در اطراف خانه کبوتر نگاه دارد آن شخص میگوید که همچنانکه حضرت
 فرموده بودند عمل آوردم باز در خانه خود از جن مگو و پی ندیدم و شهوت

و در اساکس که داند که گنجال خون که بزرگ است جراحی که در چشم باشد مفید است اگر عضو کسی
 شکسته باشد و زخم او تپان استخوان شود خون که بزرگ باشد مفید گردد و حوت را بفار
 مای گویند و تریک نایع و اصناف او بسیار است و در و رازی بر تریه میرسد که طو
 از یک فرسنگ زیاده میباشد و در کوچکی بر تریه خورد میشود که بخوبی مری نمیشود
 و بر صنفی نامی دارد و مشهور است که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
 جمعی کثیر از صبیحه در سفری گرسنه شدند مای غیر تام را گرفتند و قوت خود را خفتند
 و یک استخوان پیروی او را در زمین فرو بردند آنقدر بلند بود که شتر سوار
 از زیر آن بگذشت و در ریازنگ مای میباشد که آنرا با سمست مال می نمایند
 و اگر کسی را ببرد و پانصد درعه میباشد و او مای پرفساده است حتی سبحانه تعالی
 کوچک را بر و مستطاف فرمود که گوشتش بدن آن میگردد و در نا نمیکند تا او را بک
 نگرداند و یک نوع دیگر است که او را حوت الحیض میگویند بسیار کلان میشود و کشتی را از
 رغن با رغنیدارد و ضرر میزند و در یاور زان او را می شناسند و هرگاه که بدینا ظاهر
 شود اگر چنانچه که بچون حیض آوده با در و ریازند و یا قریب آن مای اندازند
 مای مذکور از آن بگریزد و نزد یکسان جایض نریند و در حکم گوشت برایش است
 خلاصه میزند و تریه مای که فلوس ندارد و حر است خون مای مذکور با هم جویند و

و شمع پاکست و بدین شمع فی صلیح حکمت اگر گلبر ماهی را خشک کرده سانسید و بر
 عضوی که خرن از او جاک باشد بپاشند منع رفتن خون کند و اگر مقدار یک جبر از
 زهره ماهی در بینی منصر و چکانند نافع شد چیت را بغاری ماهی و تری بیلان
 گویند و او را انواع بسیارست مکنوع از آن شکله است و آن باریست که چاک
 که بر سر خطوط سفید دارد و رازی او مقدار یک است باشد آن مار بهر زمینی که
 بگذرد بسوزاند چنانچه دها و آن سر زمین گیاه نروید و از ساقبت اندازه
 تیری هر که آواز او شنود آدمی باشد یا حیوان ببرد و نیز هر کس که آواز او در نظر
 بر آن مار افتد ببرد و اگر انگلیس که نظر او بر آن مار افتاده کنسی بگریه بیند ببرد و نیز
 اگر کسی آن خرده را بدیند او نیز ببرد و اگر چه مار را ندیده باشد و اگر آن مار آدمی
 یا حیوان را بگززد بدن او گداخته شود و هر مرغی که در پریدن محال و مسکن
 شود و از اثر زهر برین ببرد و نیز یافتند و مکنوع دیگر فغیت که لحاشی در حرف
 الف گذشته و مکنوع دیگر نیز باریست که عرب آنرا دینا میگویند و آن باریست که
 آدمی را چون از دور می بیند و نبال میکند و از زمین حبسته بطریق تیر خود را
 برو میزند و بملک میکند و او را مار اکثری به حصه میدهد و به حصه مار بزرگ مختلف
 می باشد سبز و سفید و سیاه و خاک ترنگ و خالدار و بسبب اختلاف رنگ

بیضه معلوم نمیشود و زبان دارد و شق است چنانچه بعضی گمان میزنند که
 دوزبان دارد و از مسالی بکینوبت پوست می اندازد و یک نقطه بر قفاش
 خطا بر میشود و عدد نقطهها عدد سال عمر او باشد و عمر او دراز است میگویند
 بهر از سال میرسد و هر بار که از عدد سال گذشت آنرا از دماغ خوانند و چشم
 دارد و سر او بزرگ و در بطریق باقی جانوران چشم او در سر او محکم است
 دارد بدین آتش مایل است و شراب شیریل بسیار دارد گاه هست آب زیاد
 میل آنقدر شراب بخورد که ازستی بکام میشود و از غایب احوال او است
 که بغیر گوشت جانور اگر زنده بدش آید طبع میزند و اگر نه بشنم قانع است
 و آب میل ندارد چون باز بینه بسور اخ رود و یکس او را بر و بر و نون نتواند
 آورد و اگر گوشت او را بگزود و در اینک زار رساند و برنگ خنید صحت یابد
 و اگر رنگ زار نیابد بکام گردد و مار از فواسق خسته است که حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و سلم امر بکشتن ایشان نموده اند حکم حرام است گوشت او
 پیش حقی و جنبل و شافعی و مکر و هست نزد مالک و نزد شیعیه نیز حرام
 است و تریاقی که گوشت دارد آشته باشد نیز حرام است حکمت
 اگر کسی ^{نام} حرام و آشته باشد گوشت از خوردن شفا یابد و پوستش در نظر

و بعضی مردم سنگ یرقان را با این طریق بدست آرند که بیکه او بر خفوان زرد میکنند و
در آشیانه اش بنهند او بمصور آنکه سنجایش یرقان پیدا کرده به تلاش سنگ رفته
و سنگ یرقان را پیدا کرده در آشیانه خود میهند آنرا مردمان بلیا بنده و الهی علم
حکم گوشت او در مذبح جفی و مالک حلالست و در مذبح شافعی دوست
اقوی آنکه حرامست و در مذبح شیعه شد که بهیت دارد حکمت و ماخ
پرستون با کتخالی تاریکی چشم را زایل کند اگر دلش با شراب بخورد قوت باه
با و اطاد بد خوردن گوشتش چنین را روشنی دهد اگر خوش را بخورد نرسد
و بهند چنانکه او را خبر نشود شهوتش برود و چنانکه از صحبت مرد مقهر گردد و چون
یک صفت پرستون یعنی یکی نرویکی ماده را بگیرند و بسوزانند و در شراب اندازند هر
کس که از آن شراب بخورد مست نشود اگر سرکین می در چشم بکشند سفیدی برود و اگر
زهره او را دیزی کسی بچکاند موسر و لیس که سفید شده باشند سیاه گردانند و دندان
نیز سیاه شوند اگر خواهند که دندان سیاه نشوند پیش از معوط دهان پر از شیر تازه
کنند و نیز اگر سرکین می را بر سره گاو آینه بر روی سیاه بماند فوراً سفید گرداند
خفاش را بخارسی شیره و تبر که نیر و گویند مرغی بدست و دشمن آفتاب پیش از
طلوع و بعد از غروب آفتاب طیران کند و پشه و مگس و مانند آنها را بخورد

در مذبح شیعه
در مذبح جفی

در مذبح شیعه
در مذبح جفی

و از خواب او آنکه گوش خود ندان و پستان متعار و خیمه دارد و موسی و پرنده را و
علی بن ابی طالب^{۱۲}
بی پرسید و داده وی در حوض میگرد و و پیر را شیر میوشاند و برل میکنند و میخندند و
و میگردند مثل آدمی و بعضی می دهند بلکه بچه میزایند و چون او میان عمر دارد
و مشهور است که خفاش خلق کرده حضرت عیسی علیه السلام است از نیت صورت
مرغان دیگر ندارد حکم خرس است با اتفاق حکمت چون او را بر دخت آوردند
بلخ از آن خود و بگیرند و اگر سرش در میان بالش نیست هر کسی که سر بر آن بالش
نهد او را خواب نیاید بشرط آنکه آنکس نداند که درین خفاش است و اگر درش کسی
باشد و او در شهوت را قوت دهد اگر خوش بر زبان بگوید که مایع نشده باشد مایع موی
بر نیاید و خاکستری روشنائی چشم زیاد کند و اگر زنی بد بشواید میزاید و هر
ویرا در فرج آن زن مالند با سانی بزاید و اگر سر او را در سوراخ موش نهند
بگیرند و اگر سر وی در کبوتر خانه نهند گاهی بچ کبوتری از آنجا نرود و از آنجا
افت گیرند و اگر سر کین او را تا یک وز زنج آمیخته در وضعی که موی بال
مالند متهاموی بر نیایند و اگر زنی بکار بر و بر کنار و حکایت بد آنکه
چون بنی اسرائیل از حضرت عیسی علیه السلام جانوری خواستند آنحضرت صورتی را
بدین هیئت طیار ساخته و دم عیسو خود در آن میدلین آنصورت مرغی شده

۱۲ علی بن ابی طالب
۱۳ عیسی علیه السلام
۱۴ خرس
۱۵ کبوتر
۱۶ طیار
۱۷ عیسو
۱۸ صورت مرغی

بفرمان خدا استعالی پروا نمود و بموجب این که می رانی اخلاق لکم من الطین کثیفه
 فانهض فیه فیکون کلیرا بآذن الله **خسیر** بر ایبار خوشی و تریکی تنگوار پس
 ترین جانور است و قوت مجامعت نیاده است از هر چهار پایه و در زنی خسیر
 نظیر دارد و با دوسا و کند و چندین نر با یکدیگر در حضور یکدیگر مشهورت رهند
 نرش چون هفت ماه میگرد و جفت میشود و ماده گاهی شش ماهگی است
 میشود و گاهی در چهار ماهگی و مشیت بچه می آید یک فسه در بعضی رسائل نوشته که
 بچه میزند چون بازده ساله شود باز نمیزاید قارسیان ماده اش را خوک و نرش
 را اگر از خوانند و فیل از گرد گردیزان است در عجایب المخلوقات نوشته اند که اگر
 خوک نر با خر مجامعت کند و در آن حال خربول کند خوک در حال میبرد و در بعضی
 رسائل گفته اند اگر خوک را بر پشت خر برسمان حکم به میزند و خربول کند خوک میبرد و چون
 بیمار گردد خر چنگ خور و صحت یابد و اگر ستروز و پخیزی نخورد و گرسنه ماند لاغر
 گردد و بعد از آن دوز و پخیزی خورد و فربه گردد و ترش یان در روم خوک را
 بسیار فربه کنند و اگر یک چشم او را بر کنند میرد **حکم** حرامست گوشت و تخم
 مذاب **حکمت** اگر زهره او را بر بوسه مالند نفع کند و پیه او را اگر بر خنای
 و دمنبل طلا کنند صحت جگرش در گردیدن مار و کرم در زنبور نفع رساند و اگر

این بیهوشی که
 ملک اسل
 آن عریان در کج
 چشم خیر
 عین با شیب
 تنگوشی کی صورت
 جانور کی هر دو
 چنگ با شیب
 فیه و بر جاک
 دوز با جانور
 کی حکم سی
 از دفع الفران

این عزت ندارد که در هندوستان هیچ جا در اینتر از هندوستان ترتیب نمیکند و چنان
مشایسته نمیکند که فریدی بر این تصور شده و چنان می آموزند که در همین دویدن اگر چه
درست است
اورا چند تازیانه نیز زده باشند بی آنکه لجامش بشکند و صوت و آوازی که دهند
اسپ ایستاده شود و عقین و داندین سیدان اسپ تخمیناً تا سه فرسنگ معین
می کنند و در حدیث شریف وارد است که اسپ شکل بدست و در تفسیر
لفظ شکال اختلاف علماست اکثری بر آنند که مراد از آن آن اسپست که در
دست و پاسفید و یک خلاف آن ای رنگ گیرد و شسته باشد و بعضی گفته اند که
مراد از یک نشان است و بعضی گفته اند که دو دست و پا و پاسفید باشند
ای شکل باشد که گاهی نشان می بیند که او بدین زمانه باریک است
اما اگر میشایی سفید باشد که دست ندارد و تیر آنچه که در حدیث وارد است که در
چیر شامت می باشد و در اسپ و در خانه و در زن و در تفسیر این نیز اختلاف است
علما بطایفه آن مراد میگویند که حق سبحانه و تعالی گاهی این سپهر را بسبب ضرر
میسازد چاره آنها بجز مفاقت نیست چون این محقق شود و نرا طلاق دهد و از آن
سرا بکمان بگیرد و دو سپهر را بفرزند و حضرت عائشه صدیقہ رضی اللہ عنہ فرموده اند که
این سخن یهود است و هر کس که این حدیث را روایت کرده بجمارت و لشکر ساینه
چنانچه حضرت عقیل فرموده اند که قتل کند حق تعالی یهودان را که میگویند شامت
درست است

چیز است ای رسیده خاوند زن و بعضی از علما این حدیث را چنین تاویل میکنند که زنان
زنی هستند که زیاد یاد زبان شده و یا کامین گران و شته شده و شامت سیر است که
تنگ باشد و یا همسایه بدو باشد و شامت ^{بسیار} آنکه چهار دبر و گنبد و تنگ
نباشد و بد راه با و سوار شدن ندود و دود حکم حلاست گوشت و شیر او
به ذنب شافعی جنبه و ابو یوسف و محمد که از اصحاب ابو حنیفه است اما در مذنب حنفی
فتوی نیست که گوشت و شیر او منی آن خورد و حکمت اگر دندان ^{بسیار} بکوبد
بندند و دانشی معده با سالی بر آید اگر سوی دوش و رجامی یا ویزند نشانه و انجا
نیاید اگر شمشیر بخانه دفن کنند و ش از آنجا بگریزد اگر عرقش در زار یا ریحه مانند گاهی
سوی آنجا بیرون نیاید اگر ^{ای را بشوید} رسم او را سوخته باروغن زیت آمیخته بر جازیرا کنند
نافع باشد و اگر رسم او را سوخته در زیر زنی که بدشواری میزند اندود و کند با سالی
بزیاید و اگر خون ^{بسیار} و گوشت چکانند در آن از ازل کند حرف الدال و ب را
بجاری ^{بسیار} شش بر کی را بگویند جاود بر شکل آنرا طلب و با کاو و پلنگ و شمشیر را و ^{بسیار}
زیر یک دست تعلیم گرفتن یا در میان بردار معلوم خود نمیکند که ^{بسیار} نبشت بسیار و بهر چیز بخور و
و اما عقیل ^{بسیار} و هم گوشت غله و غیره و در زانیدن رنج بسیار میکشند چنانچه
بعضی گاه و نباتات و هم گوشت غله و غیره و در زانیدن رنج بسیار میکشند چنانچه
بعضی برانند که خرس از زبان منیراید و چون بچید پیدا شود اعضا می آید و در هم قهر بود

ماورش چندان پس بد که اعضایش پیدا شوند و اگر اگر سینه میگرد و دست پای
 یکم و دهم و بیست و در میان تروکم نیاید و از مورچه بر خطه بچه خود را بگوشه
 نخی و حکم گوشت او را است و بپاشد فعی و حنفی و بعضی از صبا و حنبل اما
 بیک روایت و قول آن که حلال است و نرو شیعه نیز حرام است **حکم اگر چشم خور**
 در کتان پاره بسته بگوشی ضایع بچ بندند شفا یابد و برهوشش با فلفل حل کرده
 بر دارا الشعلیه ^{طالع کند و خوی و داند و دندان شیش} او را اگر در شیر اندازند آن شیر را
 به بچه بند یا سانی دندان بر آورد و پیو او ^{نام بر منیت} منفعت بسیار دارد و از آن جمله اگر او را بر سر
 طلا کند و دفع کند همچنین با صور او دفع کند اما اگر پیه او را بر سنگ مانده و یا در او
 خرن او را در چشمشند موی یا دق بر نیار و اگر پوست او را بازوی بچه بر خور
 او نیز ترک بدخون کند و چون زهره وی با عسل قلاب از آن در چشمش کند چشم مراد
 کند و راج را پارس پور و ترکی و راج گویند مرغ بسیار توکست و گوشت بپاشد
 خوش مزه دارد عقل و آب منی بریاده کند و در موی او خوش و با شمال سپرد و در تان
 در ده گله او امن کوستان می باشد و بجمعه در بناید عرب گوید و صغیر
 این کلمات گوید یا لشکریه و دم التعم و بعضی گویند صدق صدق گوید و بعضی
 جمال گویند که سیخ کباب طبع گوید و بعضی گویند که سفره نان نکند و در گاه مرغ

سکاره خواند که اورا بگیرد خود را در زیر درخت غاری اندازد و بن خار محکم در چنگ گیرد
 و این با حکم گوشتش در جمیع طبائل است حکمت گوشتش قوت مانع و تیری بصیر
 و فهم و تدبیری از یاده کند و شکم بند و پیاده را اگر گدازند و در گوشتی که در دهن کند چنانکه
 در حکایت راغب اصفهانی در کتاب محاضرات آورده است که طیبی بمریض نهی شد
 روزی پسری در پس او بیاض شتر مشغول بود ناگاه در اجنبی دید پسر حکیم مذکور
 را که از شدت متوجر گشتن او شده چون او را بین کامل حاصل شده بود و بسبب حاج از
 مقصود خود باز نماند و او را با دراج حد او تمام پیدا شد در آن حال ز شتر خطاب گفت
 که چون لوطی مرا بسبب دراج گذاشت پس بدستی که فغانی سازم نسل مرا
 پس آنرا ز در بر گشت آن شب بر زمین شد و او را دراج میفرمود تا باندک قتی در آن ملک درج
 نمازد و راج از آن در طعام مقدر میضد و حاج را بفارسی ماکیان فرج خاک
 گویند و ترکان نوح نامند جانور پر شهوت و حیوان است اگر خروس نیاید در
 بغلطه و از آن غلطه در درونش برضیه کوچک حتمی شوند اما بچهره اش آید
 و اگر پیش از خایه کردن و س برود و آن برضیه غیری نیکو نشوند و اگر آن زمان که بر
 خایه خفته بود از رعد بشنود تمامی برضیه بریان آورد و در حاج را از اشغال
 ای رای چه آوردن است که گویند را از اگر حکم گوشت او بجمیع مذاهب
 چنان براس است که گویند را از اگر حکم گوشت او بجمیع مذاهب

جای کبیر
 در علم کبیر
 در علم کبیر

والتشاعة والسياسة وكثرة الآلات يعني در خروس پنج خصصت است از خصال انبیا
 جرات و دلدادگی و بخشش زیادتی ماده ۱۲ اگر خروس دیگر میان مالکیان و آید تا او را
 یکی شناختن اوقات نماز و دویم غیرت چه اگر خروس دیگر میان مالکیان و آید تا او را
 روزه بیرون نکند قرار نگیرد سیوم شجاعت چهارم سخاوت پنجم بسیاری ماده ۱۳
 نیز از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مروست که چون خروس بانگ کند از فضل خداست
 چیزی سوال کند چه اگر خروس یکی را دیده بانگ میکند و نیز از آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم مروست که آن الله تعالی خلق دیگرا تحت العرش که حیاجان گوشت را
 جاوره المشرق و المغرب فاذا كان آخر الليل نشر حجاب حبه و حقق بها و صبح ما یصبح
 بقول سبحان الیک القدوس فاذا اقبل ذالک سمعت الذئب کلاما مخفيا فجلبت
 مثل فعلیه و یاد او را در رعایت ماده آثار عظیمست و خروس در عمر خود یک بار
 می دهد حکم گوشت او در جمله مذاهب حلالست و جنگا نیدن او در مذاهب
 شیعه حرامست و بنده مذاهب اهل سنت و جماعت مکروه و خضی کردن او مذاهب
 حنفی رواست اما بعضی علمای شافعی حدیثی روایت کرده اند آنحضرت صلی الله علیه
 منع فرموده اند از خضی کردن خروس و گوشت او را پس حکمت اگر تاج خروس
 خشک کرده و سوده کسی دهند که در خواب می باشد دفع کند و پوانه را بهوشیا سازد
 و خون ویر کسی که سفیدی در چشم داشته باشد کشته باشد نافع باشد و اگر گوشه در

بسم الله الرحمن الرحیم
 خلاصه ترجمه
 صحیح تعالی جل جلاله
 پیدا کرده است یک
 منع از خضی کردن خروس
 در باب دوازدهم
 مستند که گاه می باشد
 تنها بسبب شتر
 از جمله مذاهب حلالست
 و خضی کردن او مذاهب
 شیعه حرامست
 باز در آخر روایتی
 جنبه عذری
 می گویند تعفیض
 به جای تاج اگر چه
 الملك القدوس
 معانی آنست که
 و شکر بر حق تعالی

طعامی کنند بخورون قومی هند در میان ایشان خصوصیت پیدا شد **حرف اول**

در بیان خواص و اقسام

در بیان خواص و اقسام

باب ابارسی گس نید و تبرکی چنین جانور جو حشمت بی شرم عرب گوید مولی
 مرین **باب ارغفوت** هوا و زمین در ساعت ^{۱۳} امیکرد و بعد از آن بیکر جفت میگردد
 از مکن ^{۱۴} و او را خرطومیت خورش و پشه بود بدین سبب پشه بر زهر پنهان بود و چه گس نام
 و او را خرطومیت خورش و پشه بود بدین سبب پشه بر زهر پنهان بود و چه گس نام
 گر فشتو نشو اندر پدید و از جمله پرندگان هیچ جانوری بس زبان آب نمی خورد مگر گس
 و حکمت الهی در پیکر چشم آنست که چشم را از غبار نگه دارد و چون چشم گس
 پیک از خرد می آید و ایام بدست این کار می کنند و در حدیث آمده که چون
 گس در کاس شفا افتد او را فرد برید و آتش ^{۱۵} یا در شراب که در آن کاس باشد
 چه در یک بال می شفاست و در یک بال می رحمت و شکیست اهل تجربه گفته اند که
 بال چپ اول فرو می برد بجهت آنکه زهر است تا ببرد و آسیب نرسد و لهذا
 بجهت آن او را تمام فرو می زنند تا آن بالی که شفاست و آتش در آید تا زهر
 بال اول کار نکند و در بعضی است که عمر گس عسل از چهل و بیش نیست و هر
 گسی که هست در شش ^{۱۶} مگر گس عسل و از عجایب او آنکه افکنده او اگر در زمین
 کارند نفع از آنجا بر می آید و اخصاف است خرگس و سگ گس و شیر گس و آب
 گس و همه در خاصیت یکسانند **حکم** حرمت با اتفاق اما اگر در

عاب

در بیان خواص و اقسام

در بیان خواص و اقسام

در بیان خواص و اقسام

و در یک آتش افند جو شیده شود و در میان آتش هم گردد و آتش حلاست حکمت
 اگر گرسن بر این کرده بخورند سنگ مانند خرد کرده بریزند اگر گرسن آید جائی که زنبور گردیده
 باشد با آلوده و غشایند و اگر گرسن آید و غرق کنند و در بالا آتش نهند تا بسوزد و بعد او را
 سوده با غسل خلط کرده بر آتش بکند موی بر داند و اگر در خانه و رقی که و بسوزد دفع
 شوند **حکایت** آورده اند که ابو جعفر و ائمه از یکی عالم سوال کرد که حکمت در خلق گرسن چیست این
 دانشمند جواب داد که تا چه تنگنایان ظاهر گردد و از خواص حضرت رسالت پناهی علیه السلام است که
 گرسن چسبیده مبارک آنحضرت نمی نشست **فیه** را الفارسی گرگ بتری کی ثورت گویند
 و او جانور بتر شیر شوی چشم دیرست ماده اش از تر بدتر بود و همه جانوران چون آدمی را ایند
 پس بدگر گرگ که در پیش می آید اگر اول چشم آدمی بر گرگ افند فیروز آدمی را باشد و اگر
 اول چشم گرگ بر آدمی می افند طغر گرگ بود و گرگ گو سفند را بیشتر وقت سحر بود که سنگ
 خواب باشد بداند این سر گو سفند را بگیرد و دم او را میزند تا دور می افتد پیش کشش ایدر
 و گرگ هر سال یکبار بجان شتوت شود چون با ماده جفت گردد و ماده ذکر سخت
 تر از سنگ و فرج خود گیرد چنانچه در آن حال برود و اگر خواهند بکشند که از
 هم جدا شدن نمیتوانند و اگر گرگ خوردنی نیابد چشم و هوا قناعت نماید و از
 عذاب آنکه چون در خواب شود یک چشم وی باز ماند و چون در صحرای باشد

چرا که نجاست شسته
 باز درون آدمی نشیند
 و از جو غفلت دفع
 آن دارند ۱۲

۵۲
 فیه
 و از آنکه در پیش کشش ایدر
 و اگر خواهند بکشند که از
 هم جدا شدن نمیتوانند و اگر گرگ
 خوردنی نیابد چشم و هوا قناعت
 نماید و از عذاب آنکه چون در خواب
 شود یک چشم وی باز ماند و چون در
 صحرای باشد

۵۰
 فریاد بسیار کند و از یک فرسنگ می رود و میشنود حکم حرمت گوشت او
 بدست جنتی و شافعی جنبل و مکروه است بدست مالک و نیز حرمت نزد شیعه
 حکمت سرگردان چون در کبوتر خانه پیدا و نیز در گربه در آن جای نگیرد و اگر در جاک
 سکونت گوشت آن دفن کنند همه رنجور شوند بلکه بمیرند و اگر چشمش در گردن ^{بماند}
 بسیار مسافت طی کند و مانده نشود و هر که چشمش با جو دارد و در شب این چیز
 نترسد و دشمن چشمش نزد خود بخوابی آرد و اگر زهره اش زن خود بدارد و ^{بماند}
 و اگر خون او باروغن جو مخلوط کرده در گوشت چکاند کرمی برود و اگر خایه اش بریان
 کرده بخورد قوت به زیاده کند و بر پوست ختن قلع ببرد و نیز گفته اند که اگر بر پوست
 جنبل سازند گرگاه که از همراه دیگر طبلسا نوازند چرم دیگر طبلسا بدرود و پیچیده ای در آن
 میوی رختن با و اگر گربه بچسباند با آدمی نشیند و گوشتش بچسباند با آدمی نشیند
 پرورش او چون کمان شد آن گوشت را بدرود و اگر صحران گرفت چنانچه مطابق قول
 شیخ سعد شیراز علیه الرحمة میت عاقبت گرگ زاده گرگ شود و اگر چه با آدمی
 بزرگ شود و حرف الزام به زرافه را بفارسی و ترکی نیز زاده گویند جانور
 و راز دست و کوتاه پا و سرگردان شبیه میت سرگردان شتر و شاخ و
 مانند شاخ گاو و دست و پایش نیز مشابه گاو و پوستش چون پوست یوز و پلنگ

در خور و نور و باد صبا شنید
 در خور و نور و باد صبا شنید

دوستش چون هم آید و طفره ترا نیکه در پاهای او زانو نیست لیکن در بر دست زانو دارد
 و چون راه میرود دست برست و پای چپ را پیشتر از پای راست بر میدارد و بجای جانور
 دیگر و بعضی گفته اند که از شتر و گاو وحشی متولد میگردد و حکم در مذہب حنفی نقل
 صحیح در باب گوشت و دیده نشده و شیخ الاسلام گفته اند که حمل مذہب حنفی تعاضد
 آن میکند که حلال باشد و در مذہب مالک حلال است و گفته اند که در مذہب شافعی حرامست
 اما فتوی بر حدیث اول است و نزد شیعه حرامست حکمت زهره دیر اگر در
 چشم کشند منع نرزد آب که حرق السبین سلطان را بفارس
 جز خنک بتر که ایلان کنج خوانند جانور است که سر ندارد و چشمش که گفته اند
 سینه دارد و دست و پا دارد و با بهل میروود و در سال سه نوبت پوست
 اندازد و خانه خود را دور میکند بجا خشکی و دیگر بطرف آب میسازد تا اگر
 از طرف آب رسوا خش برود و گرفتارش او را آن شود و اکثر دری که بطرف یا
 می باشد سرگاه خواهد که مکان چند را خشک نماید پس صدوی حسانه و دور
 که بطرف خشکی است باز نمیدارد و خشک شود و اگر او را در سوراخ او فرو رود
 پشت افتاده یا بند علامت امنیت است و رانولایت حکم مذہب حنفی
 و مالک و حنفی حرامست و نقول شافعی حلال و نزد اهل شیعه حرامست حکمت

سخن
 سلطان
 و در مذہب مالک
 حرامست
 و در مذہب شافعی
 حرامست
 و در مذہب حنفی
 حرامست

اگر چنین کرد و در وقت آوینند میان این شبها شود و از آفت ایمن ماند و اگر چشمش را
در گهواره بیاویند بزرگتر که در آن گهواره جنبانیده شود و خوش شود و ماند و خوردن گوشتش
حق را دفع سازد **سنگی ماه** را بغار سی سنگ نشت و کاسه نشت و کشف گویند و بر
کوبه و در شکلی و به آب سرد و جامی باندند و در خواص سرد و یکسانند چون برضه بپزند از
تأثیر نظر و طرز و کچ برون می آرد چه شکم وی سخت است لهذا حرارتی ندارد و حکم
بدرست خفنی و جنبل و مالک حرمت و بیک روایت بند بشتافنی و حلاست نرود شید
نیز حرمت حکمت چون با ما و جنتی گیر و گیاهی در دمان گیر و در یک با و شود
و آن را بر گیاه گویند اگر در آن حال آن گیاه را از دستا نند و با خود و در اندر
در دل مردمان پیدا شود و چون او را بگیرند و بر نشت اندازند تا پاهای وی بر
آسمان شود آن موضع را بر ماضر زساند طلای خوشش بدفع زحمت مفصل عدیل ندارد
اگر پایش را بریده و بر پای کسی که مرض فقرس داشته باشد بپند نهد پای را
او بپای راست مریض و چپ بپای نفع رساند **سحاب** را بهمه زبان بیان
نام شهر است و در صورت مانند نموشست که از پوست او پستین می سازند و
بطرف کتکان می باندند حکم حرمت نرود خفنی و حلاست نرود شافنی و
مالک نرود شید نیز حرمت نرود ابو حنیفه و شافعی پوستینی و قبای کداز

که از پوست او سازند پاکست حکمت گوشت او چون راز ازل کند و
 امراض سودا ویرا بر د ^{سودا} رافقاری گریه و بتر که پوشک گویند خالوست
 طامع و زوالفت پیدا میکند با آدمی در بوقت غصت چنان خشم آلوده شود که از خود
 بیخبر باشد و ازین سبب ملاحدہ غذا بسیار بگوشت گریه پرورش دادندی تا بر ختم
 فیوضی یافتندی و اورا انواع باشد خانگی و صحرایی و از آن جمله گریه صحراییست
 که دم دراز دارد و موسوی و سیاهی نزولیکست مانند یوز باشد و این جنس گریه
 در زمین هند و زیر باد میباشند رنگ های مختلف ینا شود و در میان دوران
 او آنکه ترست ز بر خصیصه و آنکه ماده است زیر فرج شکافی باشد و از آن شکاف
 چیزی زرد رنگ بطریق چرک گوش بیرون آید و شود و از آنرا زباد میگویند و
 آن پاکست حکم حرمت گوشت او نزد حنفی و شافعی و حنبلی و ابو عبد الله
 که یکی از اصحاب شافعی است بر آنست که گوشت گریه صحرایی حلالست و نزد شیعه
 نیز حرمت حکمت گوشت گریه سیاه خانگی برای دفع خرافات است اگر جگر ویرا
 بر عورتی که خویش دانی میروند بندد دفع کند **حرف الصا** و **حرف الف** فارسی چرخ
 گویند و تبرکی الکلا جانور است که قوت شوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات وحشی و گاو
 غالبست و تعلیم پذیر اما چون نوزست او را اکثر جانوران عدد و میشوند و که با کثیر است

سودا ویرا بر د
 طامع و زوالفت پیدا میکند
 بیخبر باشد و ازین سبب
 فیوضی یافتندی و اورا
 که دم دراز دارد و موسوی
 در زمین هند و زیر باد
 او آنکه ترست ز بر خصیصه
 چیزی زرد رنگ بطریق چرک
 آن پاکست حکم حرمت گوشت
 که یکی از اصحاب شافعی است
 نیز حرمت حکمت گوشت گریه
 بر عورتی که خویش دانی
 گویند و تبرکی الکلا جانور
 غالبست و تعلیم پذیر اما

و بهنجی در آن روز نمود نشود و هر کس که دلش بخورد و بپزند و خفکان سیر و خوردن
پیمدش از در و سر سپردن این کند و اگر خوشش یا اگر چه برهق مانند زائل کند
روشنی چشم بفراید و اگر کف دست او از پیش روی سپید بیاورد هیچ است و دیدن
باز نرسد آن سپید برهسپان بیشتر و دو پوستن اگر برشته تیغ پوشند شجاعت
فرایند و سکن او را اگر بر برص کف مانند زائل کند و اگر چشم کشند سفید که در
چشم پیدا شده با دفع شود ضعیف را بفارسی و ترکی گفتار گویند چنانست
البه و گول گفتار آدمی فرایفته شود تا کشته گردد و از عجب آب است که مثل شمشیر
آلت برآمده هر دو در و هر سال بچنان یک آلتش نبود و گفتار با سبک شمشیر
وارد و یکدیگر اگر سنایه گفتار بر سبک افتد از دیدن باز ماند تا که گفتار بوی رسد
و او را بگوید و بعضی گفته اند که اگر سگی در ماهتاب بر بامی باشد و سنایه او بر زمین افتد
و گفتار بر سایه آن سگ بگذرد و الحی آن سگ پیش از بریدن افتد حکم حرام است و چندی و
احادیث در شب فحش مالک و زید بن عرق است حکمت اگر بر اعضا گفتار و دیگر چنانست
روغن آن بگیند آن روغن جامی که اگر سرگرد شود و مالند سفید شود و برود اگر چشم کشند
و در روشن سباز و اگر سرگرد کرد و بر خانه روشن کنند کبوتر در آنجا سوار شوند و اگر خون او
بخورد و سوسان در گفته اند اگر بر او مالند و چشم زمان خوب صورت و حسین معلوم شود

و فرجش را اگر کسی که تپش داشته باشد با خود دارد و تپ را نمل شود و نیز هر کس که فرج او را
 با خود دارد و مردمان او را دوست دارند و اگر دوست کسی حفظ باشد که گفتار او
 بگرنیز در حرف الطاف است ^{الطاف} را عربی و ترکی و فارسی نام یکست و او در میان مردمان است
 است و حسن صورت خوشترین مرغانست و هر پرش بچند گشت زرد و سبز و سرخ و
 سیاه و لاجورد و جو زی و غیر آن و در دوسه سالگی نر وی کمال میرسد و ماده و ک
 و رسالی تکبار قریب و دوازده تخم میدهد لیکن با یکدیگر بسیار میشکند از بخت تخم
 او را در زیر پایان می بیند لیکن زیاده نمیتوان گذاشت که اگر زیاده از دهم
 بگذرد بمیشوند و بچه طاقس که مرغ بری آرد و خرد تر میشود و حسن و نیز کمتر می باشد و
 از عجایب آنکه با یکدیگر بغت نمیکردند بلکه چون بر شکل میشد نر وی مست میگردد و
 بر قصه وی آید در آن حال در چشم وی اشکی پیدا میگردد و ماده اش از ارمی خور و
 از تاثیرش بیضه ماده در شکم وی پیدا می شوند و از آن تخم بچه بر می آرد و با خود
 این حسن و جمال عرب نگاهداشتن او را در خانه مبارک نمی دانند بسببش این توان
 بود که شیطان را بهیشت برد و آذمازین سبب از بهشت بیرون آمد و رعایت
 عمر و بخت جمال شد حکم حرمت در مذبح جنفی و شیعه و خلافت در دیگر مذبح
 اما در مذبح اصفی و و قلاست در حلت و حرمت اما فتوی بر حرمت

که از پوست او سازند پاکست حکمت گوشت او جنون را زایل کند و
امراض سودا ویرا بر د^{ست} و ر^ب را بغازی گریه و بترکه پوشک گویند جانور است
طامع و زود الفت پیدا میکند با آدمی و بوقت غصت چنان خشم آلوده شود که از خود
بخیزد باشد و ازین سبب ملاحد^ه فدا سازد گوشت گریه پرورش دادندی تا بر خضم
فیضی یافتندی و او را انواع ^{پیدا} باشد خانی و صحر^{ان} و از آن جلد گریه صحر^{ان} است
که دم دراز دارد و موی وی بسیار نازک است مانند یوز باشد و این جنس گریه
در زمین هندو زیر بار و میباشند بزرگ های مختلف میباشد و در میان دور
او آنکه نخست زیر خضیه و آنکه ماده است زیر فرج شکافی باشد و از آن شکاف
چیزی در درنگ بطریق چرک گوش بیرون آید خوشبودار و آنرا زبا میگویند
آن پاکست حکم حر است گوشت او نر و جنفی و شافعی و جنبل و ابو عبد الله
که یکی از اصحاب شافعی است بر آنست که گوشت گریه صحر^{ان} احلاست فز و شعیه
نیز حر است حکمت گوشت گریه سیاه خانی برای دفع سحر نافع است اگر جگر ویرا
بر عورتی که خوش نامی بیرون دهند دفع کند **حرف الصا** و **حرف البقا** هر دو
گویند و تری الکوا نوشت مکار قوت و شوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات و وحشی و
غالبست و تعلیم پذیر اما چون نوزیست او را اکثر جانوران عدو میشوند و چکه کنه سزا

سودا ویرا بر د^{ست} و ر^ب را بغازی گریه و بترکه پوشک گویند جانور است طامع و زود الفت پیدا میکند با آدمی و بوقت غصت چنان خشم آلوده شود که از خود بخیزد باشد و ازین سبب ملاحد^ه فدا سازد گوشت گریه پرورش دادندی تا بر خضم فیضی یافتندی و او را انواع ^{پیدا} باشد خانی و صحر^{ان} و از آن جلد گریه صحر^{ان} است که دم دراز دارد و موی وی بسیار نازک است مانند یوز باشد و این جنس گریه در زمین هندو زیر بار و میباشند بزرگ های مختلف میباشد و در میان دور او آنکه نخست زیر خضیه و آنکه ماده است زیر فرج شکافی باشد و از آن شکاف چیزی در درنگ بطریق چرک گوش بیرون آید خوشبودار و آنرا زبا میگویند آن پاکست حکم حر است گوشت او نر و جنفی و شافعی و جنبل و ابو عبد الله که یکی از اصحاب شافعی است بر آنست که گوشت گریه صحر^{ان} احلاست فز و شعیه نیز حر است حکمت گوشت گریه سیاه خانی برای دفع سحر نافع است اگر جگر ویرا بر عورتی که خوش نامی بیرون دهند دفع کند حرف الصا و حرف البقا هر دو گویند و تری الکوا نوشت مکار قوت و شوکت تمام دارد و بر اکثر حیوانات و وحشی و غالبست و تعلیم پذیر اما چون نوزیست او را اکثر جانوران عدو میشوند و چکه کنه سزا

و از دستش بوی آید و اهل کسی که بچرخ صید کرد و عمارت بن یثوث بن طور بود
 و عربان و مردم آن اطراف بچرخ شکار میکنند و از او آید و میگیرند و ملک رهند که
 یکی از اکابر امیرای امار بود چرخ را نوعی میگرفت و بهرشت روز چنان تعلیم میکرد
 که آید و میگرفت این از کانیست که غیز کسی نکرده حکم حرمت نزد خنی
 و شافعی و حنبل و پیش مالک و مومست و نزد شیعه حرام حکمت هر کس که گشت
 او بخور و از دستش بوی آید و از غائب او آنکه زهره ندارد و حرف الضاد
 ضبط را الفارسی سوسمار میگویند و بترکی کجرا من جانوسیت زیر که در اثر
 چنانکه خاشاک تا با نصد سال برسد آب بخورد و به ششم خشکی قناعت کند و در چهل روز
 قطره بر آن کند و بنفشه و بد و نر و می دو ذکر دارد و ماده و شیر و درج دارد و در
 حدیث آمده که سوسمار زبان فصیح به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوایی داد
 حکم حرمت نزد خنی و عمارت نزد شافعی و حنبل و نزد شیعه نیز حرمت و اهل
 حدیثی نقل میکنند که در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوسمار خوردند و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منع نفرمودند و فرمودند که در زمین قوم من یعنی قریش است
 و قوم من بطبع و رویش من از آن نفرت دارند حکمت سوسمار را در حدیث
 منع گفت و دفع مغز آمده است و اگر از میان هر دو کاه برزید و آنز و رویش نشود

در دستش بوی آید و اهل کسی که بچرخ صید کرد و عمارت بن یثوث بن طور بود
 و عربان و مردم آن اطراف بچرخ شکار میکنند و از او آید و میگیرند و ملک رهند که
 یکی از اکابر امیرای امار بود چرخ را نوعی میگرفت و بهرشت روز چنان تعلیم میکرد
 که آید و میگرفت این از کانیست که غیز کسی نکرده حکم حرمت نزد خنی
 و شافعی و حنبل و پیش مالک و مومست و نزد شیعه حرام حکمت هر کس که گشت
 او بخور و از دستش بوی آید و از غائب او آنکه زهره ندارد و حرف الضاد
 ضبط را الفارسی سوسمار میگویند و بترکی کجرا من جانوسیت زیر که در اثر
 چنانکه خاشاک تا با نصد سال برسد آب بخورد و به ششم خشکی قناعت کند و در چهل روز
 قطره بر آن کند و بنفشه و بد و نر و می دو ذکر دارد و ماده و شیر و درج دارد و در
 حدیث آمده که سوسمار زبان فصیح به نبوت آنحضرت صلی الله علیه و سلم گوایی داد
 حکم حرمت نزد خنی و عمارت نزد شافعی و حنبل و نزد شیعه نیز حرمت و اهل
 حدیثی نقل میکنند که در مجلس آنحضرت صلی الله علیه و سلم سوسمار خوردند و آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم منع نفرمودند و فرمودند که در زمین قوم من یعنی قریش است
 و قوم من بطبع و رویش من از آن نفرت دارند حکمت سوسمار را در حدیث
 منع گفت و دفع مغز آمده است و اگر از میان هر دو کاه برزید و آنز و رویش نشود

و بهی و در آن روز نمود نشود و هر کس که دلش بخور و اندوه خفقان ببرد خوردن
 پیماش از در و سر سپهر ز امین کند و اگر خوشش با آرد جو بر سبب مالند ز اهل کند
 روشنی چشم میفراید و اگر گف دست او را از پیش روی سبب بیاورد نیز هیچ سبب و دیدن
 با و ز سندان این سبب بر اسپان بیشتر بود و پوستش اگر بر دشت تیغ پوشند شجاعت
 فزاید و سر کین او را اگر بر بر ص کف مالند ز اهل کند و اگر چشم کشند سفید که در
 چشم پیدا شده با دفع شود **ضعیف** را بفارسی و ترکی گفتار گویند جانور است
 ابله و گول گفتار آدمی فریفته شود و ناگفته گردد و از عجب است که مثل غشی
 آلت زواید و هر دو دارد و هر سال بچکان یک آلتش بود و گفتار بایست دشمنی
 نوار و بگوید که اگر سایه گفتار بر سگ افتد از و دیدن باز ماند تا که گفتار بوی رسد
 و او را بگوید و بعضی گفته اند که اگر سگی در ماهتاب بر بامی باشد و سایه او بر زمین افتد
 و گفتار بر بید آن سگ بگذرد و حال آنست که پیش او بر زمین افتد حکم مرگ است و بدین جفتی و
 معلوم است در شب فعی مالک ز دشمنی مرگ است **حکمت** اگر بکوه عضا گفتار و دیگری بخوابد
 روشن آید آن بیدار می که از سر کرد و شود و مالند مفید شود و در هر دو اگر چشم کشند
 و در روشن سازد و اگر او را در کعبه بخانه دفع کنند کعبه در آنجا بسیار نشوند و اگر خوش و
 بخورد و کوس و در کند و یا اگر بر آن در مالند در چشم زمان خوب صورت حسین معلوم شود

۲
 و سبب
 چگونگی
 گفته و گفته
 ز قیاس
 معجزه
 عیان
 در عجب

فخرش را اگر کسی که پست است باشد با خود دارد و نپ زائل شود و نیز تر کسی که فخر او را
 با خود دارد و مردمان او را دوست دارند و اگر دوست کسی چنانچه باشد که همتا را زود
 بگیرد و حضرت **عطاء** را **عربی** و فارسی نام یکست و او در میان مرغان باشد
 است و حسن صورت خوشترین مرغ است و هر پرش بچند انگشت دراز و سبز و سرخ و
 سیاه و لاجورد و جو زری و غیر آن و در دوسه سالگی بزوی کمال میرسد و ماده و
 در سالی یکبار قریب دو زده تخم میدهد لیکن بایکدیگر بسیار میکنند از بخت تخم
 او را در زیر ماکیان می نهند لیکن زیاده نمیتوان گذاشت که اگر زیاده از دو تخم نهند
 گنده میشوند و بچه طائوس که مرغ برمی آرد و خردتر میشود و حسن و نیز کمتر می باشد و
 از عجایب آنست که بایکدیگر حفت نسکوند بلکه چون برشکال میشود زوی مست میگردد و
 برقص درمی آید و آنحال در چشم وی آشکی پیدا میگردد و ماده اشش آنرا می خورد و
 از تاثیرش بیضه مادر شکم وی پیدا می شود و از آن تخم بچه باری آرد و با خود
 این حسن و جمال عرب نگاهدشتن او را در خانه مبارک نمی دانند بیش این توان
 بود که شیطان را بهیشت برد و او را ازین سبب از بهشت بیرون آمد و غایت
 عموست و خیال شد حکم حرمت در نهیب جفی و شیعه و لالست و دیگران
 اما در نهیب شافعی و قسیت در حلت و حرمت ابا فتوی بر حرمت

و بعضی گویند که نافه شکم می باشد مانند پیرایه که در اندرون برست و بعضی
 میگویند که آهوانه را بیرون می اندازد و از شکم مانند آنکه مرغ تخم خود را دانه شک
 چینی بهتر و کلان تر باشد و ترتیب بسیار میباشند و تا چینی که شک را از لایست
 خودش بکشد و بگریزند بوی خوب بدهد حکم ^{تا وقتیکه} حلاست گوشت جمیع قسم است و در
 جمله مذایب شک از جمله ترایکهاست حکمت خوردن شک قوت و دماغ و
 و طوایف تنه را خشک سازد و بول بسته بکشد یا مارنگ سرخ را زرد کند و اگر شاخ
 آهوانه داده و کند گزند را بگریزند و اگر زهره وی در گوشت چکانند در و را فرو نشانند و اگر
 او است که چون او را و طعام بسیار انداخته باشند و بخورند بوی دهن خوشد و خوب
 ترین او و بسیار کشتی چشم زهره است **حرف العین** عقاب را اخبار سی گویند
 و ترکی که مرغی بسیار صاحب قوت و شوکت باشد و تعلیم پذیر و تیز نظر باشد و عرب
 مردم را در تیر زنی با او تشبیه کرده میگویند و **البصر من عقاب** رنگهای مختلف را در تیر
 تیر پرست که چاشنگاه در عراق حیرتی میخورد و شام در یمن و از سه تخم بیشتر ^{زیاده تر بینند و است از عقاب}
 و در سه روز بچه بیرون می آورد و بر بالای کوه نائی بلند آشیان سازد و چون ^{دقت را بدان آفتاب}
 بچه بر آرد نگاه ندارد و زیر آفتابند حق تعالی مرغی را که شکننده استخوان
 گویند بر برگار و ناآن بچه را پرورش کند و از غائب و است که چون پیر شود

و اگر چنانچه اهل را چون است شتر و گوسفند و گاو و دجور اسر و دجور است
 با اتفاق علماء گناهیگار است **عقرب** را بفارسی کثروم و ترکی جیان گویند
 زشت ترین و موزی ترین حشرات است هشت پا دارد و چشمش شکم بود و بسیار
 بهرمی آرد و بگهای مختلف دارد و بدترین انواع او سیاه است و بعضی از عمل گفته
 اند که بچرا پشش بیرون می آید اما این قول صحیح نیست و قول درست آنکه از زبان
 می زاید و بچه وی را یک یک می باشد و از عجایب او آنکه مرده را انگزد و همچنین کسی
 که در خواب باشد و او می که حرکت نکند نگرزد و اگر انفعی را بگزد انفعی بپزد و اگر خوابند
 که او را از سوراخ بیرون آرند تلخی بر سر چوب مالیده در سوراخش می کنند و از سوراخ
 بیرون آید چرا که هر حیست بر خوردن تلخ و در شهر حصان و ولایت عرب کثروم زنده
 اگر چه از ولایت دیگر بربند و در کاشان کیفوع از عقرب سیاه می باشد که اگر کاشته
 الاصلی را بگزد هلاک سازد و غریب را اگر گزد بدرد و ادم مبتلا شود الا نمیرد
 و عقرب چون روان شود هر جا که سرش برسد بد نمین زند نقل است که عقرب
 را گزد بر سنگ خارا شد آنرا نیش زد سنگ بزبان حال گفت که از نیش
 تو بمس ضرر نمی رسد چه پیوده چرا می کنی جواب داد که میدانم اما خصلت حیل
 خود را ترک نمیتوانم کرد و در نمغنی گفته اند **عقرب** که چه بخار نباشد تخم کثروم

تنقار و سفید باز و سفید پا و مینوع دیگر خاکستری رنگ و بالطبع همه اصناف
 سبک گیر نزدیک اند جانور در از سفر و در از عمر و زواده اش چنان با هم
 دارند که اگر یکی بمیرد بعد از او دیگری از احدی جفت نشود و در هر یک
 جفت نمیشود چنانچه اهل تحقیق بر آنند که جفت نمیشود و زو بعضی در تمام عمر یک
 بار جمع می شود و چون در ابتدا می بیند که سفید میشود لپه ها مادرش را بخیزد
 او را میگیرد و در پرورش کامل نمیکند حق سبحانه تعالی اشته را برابران گارد تا
 قوت او میشوند بعد چند روز موسی سیاه بر می آید انگاه مادرش پس بچه آید
 و چهار داری او نماید و عرب غراب استوم میدانند و میگویند که اگر دو بانگ
 کند نخست و اگر سه بانگ کند خوب است حکم مذیب ابو حنیفه از خنس غراب
 که دانه می خورد و حلاست و لقبول ابو یوسف آنکه دانه و نجاست می خورد آن نیز حلاست
 اما یک صنف که فقط نجاست می خورد و در است با اتفاق و در مذیب شافعی غراب
 سیاه و کلان و ابلق که در کوه میباشد و در غراب و سیاه و خاکستری رنگ
 در آن خلافت را از غنچه که دانه می خورد و حلاست و مذیب امام مالک جمده
 اصناف او حلال است و نزد شیعه کلاغ ابلق و سیاه که در کوستان می آید
 و در داری خور و در است و در غراب راغ که از ازارع گویند و خاکستری رنگ است

خلافت حکمت اگر چشم کلاغ بوم در میان بسوزانند و شنی آرد و اگر شکم
 کرده بپایند و بخورند تشنگی نباشد پنج مال و اگر در پاره چشم رنگین بسته بدست
 کسی که سرفه داشته باشد بندد زائل کند و افکنده غراب ابلق و فغ خناریر
 کند خرق الفان ختم را بغاری که گو گویند و تبر که کا کو و بعضی از عربان او را
 حمامه اللطوقه وصلصل نیز خوانند با آدمی با طبع انس بسیار گیرد و در خانه
 آشیان سازد و مار از آواز سن بگیرد حکم طلاست گوشت او نهد
 ابل سنت و جماعت و بدب شیعہ مکره است حکمت اگر خون فاخته باخورد
 کبوتر و زفت و قطران بسوزند هر کس که بولش بشد و ران شبانه روز اصل او
 نیاید و اگر خون که با خون کبوتر بر برص طلا کنند رنگ و تغییر کند و خردن
 گوشش فایز بار در امفید بود و منی بفراید اما دماغ را مضروب و بسیار
 آور و دفع مضرتش بر که انگور و کشنیر تازه کنند فایز بار
 موش و تبر کی بچکان گویند شیر و مجمل و زردست و او را در انواع حیوان
 و جذب منفعت و دفع مضرت و استخوانهاست و قاصد جان آدمی بود
 مخصوصا کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد بروی خاک ریزد و نیز کسی را که
 پدنگ خمی کرده باشد بر بول کند تا زرد و مریض شود و از حمله جانور

فاخته وصلصل
 بعضی در صا و می
 انطاعی بندد
 سدی فایز بار
 بهر فاخته گویند
 فایز بار و الف
 جان در امفید
 آنرا موز فایز بار
 علی بر یوغ فاخته
 شاه تاجانید را
 مسو و بعضی در صا
 زرد و از حمله
 سگ و نیز و سدی

چشم را می بیند

۱۰

چشم را می بیند

احدی با دومی آن مقدار نقصان نمیرساند چنانکه موش در خبر آمده است که حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم از خواب بیدار شد ندیدند که موشی فغنیله چرخ را گرفته
 بطرف آنحضرت میکشید تا که آتش در رخت آنحضرت اندازد و در بعضی روایات
 آمده که بر سهلا آنحضرت انداخت چنانچه مقدار رخت آنحضرت او را بکشتن
 او حلال ساخته و از بخت امر فرمود که در خانه که آتش است اینجا خواب نمانید حکم
 نبی جعفری و شافعی و ثعلبی موش حر است و نزد مالک مکروه و نزد شافعی غیر حر است
حکمت اگر پوست موش را بر گاه کنند و در خانه بیاورند بجز موشان از بخت
 بگیرند و همچنین اگر افکنده سگ یا گرگ دو دکنند موشان از بوی آن بگیرند
 و نیز اگر موش را کشته در میان خانه دفن کنند موشان بگیرند و اگر چشم موش را
 در کلاه دوزند هر کس که آن کلاه را بپوشد او را پیاده دفن آسان شود و اگر
 چشمش بگردن صاحب و راویزند تیپ را دفع کنند و اگر سومی را اندر بملک چشم
 آدمی برآمده باشند آنهارا بکند و بر آن موضع خون موش ببالد باز بر نیایند
 و هر قدر را باغیسی بوز و سترگی باریش خوانند جانور تندخوی و بسیار غیر غضب
 شکا زکننده است و قابلیت تعلیم و ترتیب را و ماهه اش از شیر تر و زود گیرنده
 نیست و گاه آن دو دوز تر آموخته شده و گاه چون سیر شود از سیر کردن بازماند

۲

فصل

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

در عصب

و خود را بحوالی جوانی میرساند و از صید یا طعمه میخورد و ماه اول سال تسبیح میگوید
 و در عجب آن مخلوقات گفته که هرگاه شیر و بلنگ با هم جفت میشوند یوز پیدا میشود چنانکه
 یوز است و خبر است و وجودی آید اول کسی که یوز را بر قفای اسپ نشانده و شکار کرد
 این یوز بن معاویه بود و یوز اگر رنجور گردد و سکی بخورد و شفا یابد و او را بآوار خوش
 مو است است و شتراب سرو و را دوست دارد حکم حرمت بنده سب اهل
 سنت و جماعت گرز و مالک مکروست و نزد شیعه نیز حرام لیکن بغیر و خلق
 با جاره و ادن که بآن شکار کنند بنده سب اهل سنت و است حکمت نه و
 اسن با عسل و نمک مخلوط کرده بر جفت بند صحیح بخشد خوردن گوشتش قوت و به
 و فرس بر تیر کند افکنده و بول او هر جا که بریزند نموش گریزند حکایت شمشیر
 صدامی گفته که یوز را چند خصلت است و سزاوار است که هر عاقلی از او آگاه گردد اول
 آنکه هرگاه خواهد صید را بگیرد و کین کند تا بر تبه که بر و ظاهر شود که گزاف صید باستان
 او را میست بعد از آن او را بگیرد و دویم آنکه میداند که چون صاحبش در شکار کردن
 با و محتاج است خود را بخوار و ذلیل گردانیده مثل سگ شکاری و دنبال صاحب خود
 نمیدارد تا صاحبش را ضرر میشود که او را با خود سوار کرده بر دوش است همچون
 سگ شکار در این شت بستان تا چند خون خورجی و و کوبه و دیگران

و نزد شیعه نیز حرامست و فروختن و خریدن فیل رواست و در جمیع مذاهیب و نیز
 استخوان او که آنرا علاج میگوشیند و از آن شان و دسته کار و دیگر آن بسیارند
 پاکست اما نه بیهب شافع مثنوی بر آنست که استخوان او پلید است و اگر او را
 سر بریده باشند پاکست و پیش او خفیه پوست او بدعاغت پاک میگردد و پیش
 شافع پوست او پلید است و بدعاغت پذیر نیست اگر چه او را سر بریده باشند
 حکمت اگر زنی سر کین فیل را با انگبین آمیخته بخورد برگیرد و آتش نشود و اگر پاره از
 دندان فیل برشته سیاه بسته در گردن گاو اندازند از دوا و مرغی امین ماند بهتر
 آنست که در محلی که دوا و مرغی در میان گاو افتد شایخ آنها را سوراخ کرده
 پارچه از دندان فیل در آنجا نهند تا امین باشند جالینوس حکیم گوید که هر که هفت
 روز پنجاه گرم پیه فیل خورد فریه گردد و اگر ناخن فیل سه روز در زیر صاحب ناسو
 دود کنند زائل گردد و اگر دوشیم کسی سفیدی پدید آمده باشد ناخن فیل را با
 گندک سفید آب سائیده بکشند شفا یابد بحسب **حرف القاف** و در
 بفراری گشتی بوزینه و میمون میگویند جانور محیل نیز فهم شیرین حرکات و مضحک است
 و نسبت بکار جانوران باومی مشابهت بسیار دارد و خند میکند و طریق نماید و
 میزند و چنین را بدست میگیرند و اگر کسی خشم کند سنگ بر او میزند و خشمش از

و در کتب فقهیه
 سکون و آسودگی
 و آخر و اول
 و در علم ریاض
 و غیره
 فتح از سوره
 انصاف و ایضا
 گویند و فقهایی
 بفرموده
 و خرد و بزرگو
 و بجهت باند
 و باند گردید
 ام

آدمی می آموزد حکم **حسب** بدست جفتی و شافعی خصل و حال است نزد یک
 مالک نزد شیعه نیز **حسب** حکمت چشمتش با خود و شستن بخوابی آورد و گوشش
 در من حرام نفع رساند خوشی ارم هر که بخورد و زبانش گنگ گردد و چشم مردم زشت
 نماید اگر از دستش بخوابی سازند زبان گندم و جو و باقی حبای ازین در بکار آن
 زرع از پنج باقی آمده این شود **حکایت** روایت کرده اند که در زمان شیون کل
 خلیفه بغداد بوزینه و روزی وزیر کرد و در زمان پادشاهی اسمعیل آل گبر است
 بوزینه شطرنج باز با دیگر تخت و بدینه بخت او فرستاده بود چنانچه از آن بوزینه حکایات
 غریب بنویست گویند یکی از اکابر در مجلس شاه روزی بآن بوزینه شطرنج
 می باخت و چون بازی بوزینه غالب شد شاه پیاده از شطرنج برداشته بر سر او
 زد و نوبت دیگر که باز بر بوزینه بدام فرشته رسانید که حرفت را مات سازد پیش
 از آنکه بادی کند از ترس آنکه شاه مباد او را از این بازی برداشته بر سر خود
 ساخت و آن سه بازی کرده حرفت را مات ساخت **قمری** را بهمه زبان
 نام کیست آوازی خوش دارد از آواز و حشر آن الارض مثل کرم و عقرب و غیره
 بگریزد اگر صفیه فاخته در زیر کوه بنهد و صفیه قمری در زیر فاخته برود قمری بر آید
 غم به حال آنست که چون قمری بر میرداده وی با دیگر جفت نمیشود و ناگه کند تا سر

حکیم خلاست جمیع ندایب اما کس می خوردنش کند حکایت اهل توارنج نشسته اند که بادشاه هند برای سلطان محمود بنی لشکر قمری بدین فرستاده بود که هرگاه که زهر آلوده دیدی شکر از چشمها او جاری شده بر زمین مثل سنگ میسبت و خاصیت سنگ آن بود که چون او را سیراشیدند و بر چتهای نهاده در جهت رافزایم می آوردند قند را بفارسی خارشیت تبرکی کرنی گویند جانور درشت افتاست و در بسیار راه می رود و بخوردن مار و افعی میل تمام دارد و دم مار را گرفته سرور خود کند تا مار خود را چندان ببرد که مجروح بسست گردد و بعد از آن او را بخورد و اگر افعی او را بگز و سقر خورد و شفا یابد حکیم خلاست نزد شافعی و احمد و مالک حر است و در جمیع حکمت گوشت وی در زحمت جذام مفیدست اگر خون ببرد خرم سگ بوزاند و نفع رساند و زهره وی و در موضعی که سوی کشیده بماند باز بر نیایند و اگر در چشم کشند سفید را از آن کند حرف الکاف که گدن را در حلیش گویند جانور است که در بعضی بلاد هند میباشند از جاموش کلانتر است و از فیل کوچکتر و بشکلش چون گاومیانند و ضخامت شبیه فیل دارد و بر پشت بینی او یک شاخ کلان و محکم باشد و میان آن شاخ پرمیباشد و نیز از آن شاخ یک شاخ دیگر کم شده پیدا میشود و سراسر آن شاخ بسیار تیز میباشد نقل میکنند که چون او با فیل جنگ میکند شاخ

و بهر دست در دوزخ میگرد
 که بنده و بعضی کینه میبرد
 و نهشته اند که کینه اش درم
 مادر قوت و نجات سال سمانه
 و بعد یک سال سر فروخ
 او بر آورده گیاه می خورد
 بهین نوعی که چهار سال می خورد
 بعد از آن
 بهر حاجت و خواسته
 میسر کند و بهر شیء
 بدی را بدست می آید
 و بهر شیء که در میان
 اوست که زبان
 اوست که در میان
 بسیار شدت و خوار
 بسیار شدت و خوار
 مثل عاقل و جاهل و زان
 و بهر شیء که در میان

پلنگه
 بنبره والعداعلم
 حلال شست پداوجنیه
 والبولیوسف وجمعالکلیا
 بسبب انکادیهی خورده
 وچربی ودارخی خورده
 وضمیمه کرد محمد
 یزید کرمش بنفیل
 دارد ۱۲
 مسیحی النور
 یزید کرمش

خود را در شکم میزند باز شاخ خود بسبب بار قیل از شکمش برآوردن نمی تواند بلند
هر دو میزند و گردن بغیر از گلیاه چینی نمیخورد و چون شاخ ویرایشگاهند اندرون
او منقش نقشهای عجیب باشد و بادشاهان از شاخ او کمربند بسیارند و او بسیار
مادر و میش قبت بسیارند و صاحب عجائب الخدقات نوشته که عمرش تا هفتصد
میرسد و همچنان شهوتش بعد از پنجاه سال است و چون حامله شود بعد سه سال
یک بچه میزاید چنانکه بچه اش دندان سیم در شکم مادر برآرد و حکم در باب جفت در دست
وی اختلاف نیست شیخ الاسلام گفته که ظاهر نیست که حلال باشد چرا که علف میخورد
و حیثی که حکم قیل داشته باشد حکمت بدانکه شعبه که از شاخ او جدا شده
پیدا می شود چیزی نلدست چنانچه اگر او را صاحب قیل بدست گیرد و شفا یابد
و اگر در شکم زنی بچیده شده با اگر آن شاخ را در دست او دهند مجرب و گرفتار بچیه
ببیند از نه و اگر او را سائیده بمصروح و مغلول و کسی که تشنج داشته باشد بتر شاخ
شفا یابد و اگر بسو مان سائیده بوراده اش را با خاک بیا میزند و آن خاک را
بر جمعی از نفعگان بپاشند آنها یک شبانه روز از خواب بیدار نشوند و اگر
بنوعی بیدار سازند بر خیزند و باز بقیته و اگر در چیزی از هر دو آن شاخ را بپاشند
قوت زهر و اثرش باطل سازد و کنگر افشار می نیز کنگر میزد و تبرکی و زما گویند

جانور مشهور است و یک کلنگ تنها جای نمی تواند ماند بلکه جمع شده متفق میشوند
 و شب بجای که مقام کنند یکی یاد و تاز ایشان بنوبت پاس میدارند و در پاس
 داشتن یکپای ایستاده باشند تا اگر خواب غالب شود زود بیدار گردند و از
 صفات پسندیده کلنگ آنست که هرگاه مادرش پیر شود او را ضایع نسازد
 بخلاف باقی طيور بلکه هر جا که میرود مادر را همراهی میبرد و در طعمه او را مدد
 کند و عرب کلنگ اسماقت تدریف کرده اند بسبب آنکه یکپای او میبرد
 میترسد که اگر برود پا بر زمین نهد و با او در زمین فرود رود و دیگر آنکه هرگاه
 خواهند که او را بگیرند جانور داران یکطرف ایستاده کنند و چهار ابرو از او جمع
 که ایستاده اند بطرف دیگر بکشند تا بر هم زنند و ^{ای بازه داران و مجیزه داران} و او از آن طرف رسیده
 بطرفی روند که در آن طرف جانور نکا بدشته اند و گرفتار شوند
 حلاست گوشت او بجمع مذاهب حکمت گوشتش گرم خشک است و
 خوش طعم و قوت باه میفزاید اگر چشمش سائیده و چشمش کشیده بجوابی آورد
 چون زهره اش با مزه نکوش مخلوط کرده بر جانب مفتوح صاحب لقوه دهند
 و تا بخت روز او را بر و شتانی نیارند و تار یکی نکا بدارند شفا یابد و
 همچنین در رو سیر و نزول آب چشم را مفید است و هر که زهره کلنگ خورد و

ولیر شود و اگر دماغ او را باروغن زیتون و دماغ چکان چند نیز بکشد و اموش کرده باشد باز یاد آید **کالت** را بفارسی سنگ و بترکی است خوانند اگر چه پاناکس چیست ترین حیوان است اما اکثر خصائل مستحسن دارد و چنانچه وفاداری قناعت و بصورت جرسند سخنی و اگر سنگی و کم خوابی و ملازمت دائمی مالک خود کردن و بدفع دشمن کردن و در غیبت حضور بجا حفظ جان و مال صاحب خود کوشیدن و اگر از صاحب آزادی یابد چند آنکه تواند حق نعمت فراموش نکند و از ملازمت او درنگد و دشمن صاحب را نزدیک نگذارد و دوست صاحب را از رز ساند و غیره از صفات کاشکی بعضی آدمی صورتش را شمایطین سیرت که شیوه بیوفائی و حرص و طمع و ایدارسانی بی نعمت یابین و شعاع خود و مآخذه اند بودی **حلم** گوشت او حرمت و نجس کبچ مدوز و نکاه شدن او بر کس حید کردن و نگاهبانی او احمد بنیل صید کردن از سنگ سیاه جلیر انداخته و اول کسی که او را بجهت نگاهبانی نکاه بدشته حضرت نوح علیه السلام بود و نکاه بدشتن سنگ که پاسبانی و صید نکند جائز نیست و سنگ یوانه را از نفوس خسه که واجب القتل اند شمرده اند و در حدیث شریف وارد شده است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم را شاد و فرموده اند که ملائکه در خانه که سنگ و یا تصویر سنگ کشیده باشند در نمی آیند و بعضی از علما گفته اند

[illegible]

که حدیث دارد است در حق سگی که بدو حاجت نه باشد بعضی گفته که حکم عامست بر
 جمیع سگان حکمت چشم سگ سیاه هر جا که دفن کنند آموغ خراب نشود و زبان
 سگ اگر بر کسی بنهد که او را سگ بواند گزیده باشد نافعست و اگر در گردن بچبندند
 دنداننش باسانی برآیند و هر که را سگ بواند گزیده باشد اگر او را جگر سگ برشته
 بخوراند شفا یابد و هر کس که دندان سگ با خود دارد و سگان بر او حمله نکنند و نیز
 او را ویوه فریاد نکنند و اگر خاکی که سگ بر آن شاشیده باشد روز چهارشنبه غلوطه
 ساخته بگردن صاحب بپسندند نفع بخشد و بیشتر علمای هند که سگ اصی کبک
 نیز از جنس همین سگانست نزد بعضی آنست که مراد از سگ اصی کبک شیرست
 چرا که عربان شیر را نیز مجازاً کلب میگویند **حرف اللام** به لقلقه را بفارسی
 و ترک لک لک گویند و او را زیر کی صفت میکنند و بیشتر در آن ملک که پیش
 معتدل مایل بحار است باشد میماند و در هر ملکی که تغیر در هوا او پیدا شود و گر خنجره بار
 دیگر میرود و در خراسان و در ولایتهای سیر و سبز با قول فصل بهار پیدا میشود و تا
 وقتی که هوا معتدل و گرم است آنجا میماند و بعد از آنکه قریب بفصل خریف شد
 از آنجا سمت هندوستان میرود و تا آخر فصل خریف بسر برده باز بفصل بهار
 بسمت خراسان میرود و در میان لک و لک و بار و شیش است چنانچه مار را گرفته

تعلق
 چرم
 قاف
 بخت
 و کلام
 و نیز در
 نقد
 گویند
 و کلام
 گویند

بهو امیر و آزار آنجا و از ابرو زمین می اندازد تا خاک شود بعد از آن او را طعمه خود
 بچکان خود می سازد و مار نیز قصد بچه و فیضه او میدارد و از بخت بچه با می بلند
 مثل سیر شماره تا و بالا رگنبد تا آشیانه می سازد و چون بوضیه میدارد و آتش
 آشیانه خود خاموش نمیشود و اهل خراسان و ماوراءالنهر بدینش خوشی و خوشی
 میکنند چرا که نشان آمد بهار است حکم حلال است در مذہب امام ابوحنیفه و در مذہب
 شافعی و در روایت بیشتر علماء سابقه بر آنست که حرمت چرا که مار بخورد و در مذہب
 امامیه روایتی صریح در حرمت او بنظر نیامده اما مشروطی که در جانوران حلال گفته اند
 بعضی دارد و الله اعلم حکمت اگر چه دیر بکشند و بر مجرم بند نافع بکشند و بعضی
 او بهترین خضاست و از غائب او اندک داشتن استخوانش نزد خود از آن غم ناپسند
 و نیز عجایب تر آنست که بعضی حکما نوشته اند که اگر چشم او را کسی همراه خود دارد
 در آب غرق نشود و هر چند که شنای او هم نداند حرف المیم مالک الحرمین
 بغاری ابو تیمار و تبرکی آغاز خوانند و این نام بحیث آن یافته که اگر چه بکبار می مانند
 نخورد و بدین اندیشه که مبادا کم نشود حکم گوشت او بجمع مذہب حلال است
 الا در مذہب امامیه حرمت و حرمت صریحا بکدامی کتب ایشان یافته اند
 اما بعضی شروط حرمت دارد حکمت هر که گوشت او بسیار خورد و بدو آید

نقلا عن فتح
 کتاب تاریخ
 سورت گران
 و باستان و افرات
 و آراز و نخل
 و ارشید و دود
 جاورست بلند
 برکات و دود
 کلات و دود
 آن قدری کج
 باشد حال
 سبک است نقل
 غایتی الحام
 مالک الحام
 عیسی نام در
 غایتی نام در
 غایتی نام در
 غایتی نام در

پیدا کند حرف النون الفارسی و ترکی اگر گرس خوانند و او را عو ش پیرایف و سید
 و خان نیکو نیکو بلکه بعضی کابراین را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده
 اند و مشهور میان مردم نیست که عقیاب سید مرغان است مگر گرس را از عمری با چنانچه
 بعضی میگویند نه از سال میزد و نیز خشیست چنانکه از چهار صد فرسخ راه می نهد و بگوید
 مرد از از دور میشنود و اگر بوی خوش بدو رسد بسیار میگردد و بعضی گفته اند
 کمی میرود و طعمه بسیار میخورد چنانچه چون سیر شود او را باسانی توان گرفت
 و با خفاش دشمنی دارد و از بیخیمت بالای کوهها و بلند شتیا ساز و در برگ
 چهار و در شتیا نه خود نهند تا خفاش در آن نرود و بیضه اش بزیان نیارد
 و بعضی از مورخان گفته اند که چون نر او بماده اش نگاه کند ماده اش بهین
 قدر تخم می نهد و در جایی بلند بگرمی آفتاب بیضه نماده بجه پیرون می آرد اما قوی
 درست آنگاه مانند خروس ملاده جفت میگرد و جفت خود را چندان دوست دارد
 که اگر از وجد اگر دد هلاک شود و چون رنجور شود گوشت آدمی خور و صحت یابد چون
 چشمش تیره گردد و جگر آدمی خور و روشن شود حکم گوشت او در جمیع مذاهب
 حرمت میگردد مگر مالک که مکروه است حکمت اگر زهره او را در گوش
 کسی که گری کهنه داشته باشد بچکانند نفع رساند و اگر هفت نوبت پیاپی در چشم

غیبت
 الطیلس
 عجم
 و طیاران
 از شتر
 و هم در آن
 گشت و می
 خنک بود
 خورشید
 بود و غلظت
 دیگر خان
 جفت که
 و میل و
 و در آن
 حکمت
 و درین
 از

چشم کشند تیرگی را ز ازل کند و اگر آب سرد و زهره و هور اسفند بار و چشمت طلسم
از نزول آب منع کند و اگر پرویرا و وزیر پامی زنی که بدشواری نماید بنهند به
آسانی زاید نفعاً همه را بفارسی شتر مرغ و بترکی دود و خوش خوانند و غلبت
جابل کماقت و ابلیسی شهر چنانچه از صیاد بگریزد و سر خود را در زیر ریگ پنهان
سازد و چنانکه میسازد او را می بیند و میگوید و عرب مردم میقتل و اکتیل با و دهنده
گویند احمق من نعامه و گویند تنه های خود را بد و خشن کند یک بخش را بچه بیرون
می آورد و یک بخش را می گذارد تا گنده شود و از آنها که مهربانند و غذای
بچکانش همان که مهربان میشوند و از عجایب او آنکه حائنه شنیدن ندارد و اما حاکم
شمارد و بوی شمشیدنش بسیار است و آب که می خورد بلکه اصلانی خورد و اگر یک
پای و کشند بپای دیگر راه نمی تواند رفت حکم خلاصت گوشت او بجمع بزدان
حکمت زهره اش تاریکی چشم را برسد و بخورد آن گوشتش اگر مدامت نماند با و
زشت را ز ازل کند پیش را اگر برورم باطل کند شفا بخشد بیهوشش اگر در ریگ
افکند طعام زود پخته شود و اگر پوست بیهوشش در آب سرد افکند گرم شود و اگر او را
در اول تابستان باد بیمار آخری گیرند و در خانه دفن کنند اضی از آنجا بگریزد و اگر عصب
گرفته پیه او بخورد و در موضع زخم با لده و ز ازل کند و اگر اخبار سی بنگ تیرگی نماید

جانور غلام و متکبر پر قوت و تیز و تند و بدترین سباع است و شراب با دوست دارد
 و اگر بیاید چندان میخورد که بی هوش میشود و چنانکه در حالت نشسته آب ساقی منتهان
 گرفت و از دهنش بخلاف دیگر درندگان بوی خوش آید و گمزش در نهایت کسبست
 چنانچه باندک صدمه شکسته شود و چون سیر میشود سه شبانه روز خواب میکند و صید
 کرده جانوران دیگر نخورد و غضب قهر بسیار دارد و بر وایت ضعیف از آن حضرت
 آمده که از جلد کسیانیکه نزد حق سبحانه تعالی گرامی اند کسیست که غضب کند و قتیکه
 کسی امر ترکش را مشروط نمیدانند چنانچه بپلنگ در حمایت نفوس خود غضب میکند
 و چون خسته و بیمار شود از خوردن هوشش شفا یابد و او را با مار دوستی تمام
 و با دیگر حیوانات دشمنی دارد و حکم گوشت او جمیع ذایب و حرمت گمردند
 مالک مکر و دست حکمت بر پلنگ هر جا که وطن کند موشان را آنجا جمع شوند
 و زهره او را اگر چشمش زرد شود و زنی زیاده کند و منع نزول آب نماید و پیله او بر آب
 زخم فاج و درد و زخم و برآ و رستی حجت کهنه نافع ترین از دیگر اورده است
 و بر پوستش خشن دفع بوی کسیر نماید کل را بفارسی مورچه و تبرکی نه بخیه خوانند از
 به جانوران در طلب روزی حریص تر بود و در دوزخ و کردن چندان شقت نماید
 که اگر او معلوم شود که عمرش از یکسال نیاورد تا بهم خدای چند سال فرستاید

قاصد
 از جانور سباع
 کرده اند اگر کسی
 پوست بپزند
 ساخته و بپزند
 بگوید شسته باشد
 پس کس را بپزند
 معاف کند و دفع
 نماید و معلوم
 شود و اگر کسی
 شش بپزند
 کرده بگردن
 اندازند از چشم
 محفوظ ماندند
 غل و زهره بر دلف
 عول و اندود و بپزند
 چینی گویند او را

و دانه‌ها را و پاره کرده میدار تا از روئیدن محفوظ ماند و کشنیر را چاره پاره کند
 چرا که نیم دار کشنیر هم می‌رود و از ترس آنکه غله اسن بسبب طوبیت زمین گشته و
 از خانه خود بر آورده در تالیش آفتاب داشته باز می‌برد و با وجودیکه بعضی حکما گفته اند که
 حیات او از خوردن نیست چرا که معده ندارد و بیوی دانه می‌سیر میشود و او را قوت نیامد
 و رغایت تیز نیست حکم اگر مورچه آزار و ضرر رساند کشتن او نزد بعضی مکروه است
 و نزد بعضی حرام و چون آزار دهد و ضرر رساند انگاه کشتن و در آب انداختن و شستن
 خانه وی رواست حکمت اگر در خانه کسی تخم مورچه اندازند مردمان خانه متفق
 شوند و اگر گوگرد در خانه مورچه اندازند بملامورچه بامیرند و اگر تخم مورچه سخی کرده
 در بغل و پشت و زانوی کسی که بالغ نشده باشد طلا کنند موی بر نیامد و اگر مورچه
 را در روغن تربیت جوشانند و از آن روغن قطره در گوش کسی که آواز گرفته باشد
 چکانند نفع رسانند حرف الواو و و عمل را بفارسی بزرگویی گویند و ترکان
 زرش اداغ کچی و ماده اش را داغ کچیس گویند و بعد هر سه سال شاخها می‌فکنند و دوشین
 و خرچیک بود حکم گوشت او بیجند مذهب حلاست حکمت اگر شاخ بزرگویی دم مالد
 و خاکش در کف پا اندازد بسیار رفتن نمی‌رسد و فادزیر که آنرا تر یا قی و روغن طبعی گویند
 و آن مانند بلوطی بود و در آن دگر و دگر می‌از سنگ کمتر باشد و در طبقات و در میان

در کس از آن طریق آید

در کس از آن طریق آید

آن چیز است که گویا مغز است و آن خوب منجمد با پوست باشد و فاد زهر و شیر و آن بز
 گویی باشد و آنچه نیکست چون با شیر رنگ بسایند سرخ رنگ شود و آنچه زبون بود
 سبز رنگ باشد و گویند غذای آن اکثر مار بود و بدترین آن بود که در کوهستان حاصل شود
 و از آنجا با طراف دیگر برند و بغایت عزیز بود و در ولایت تلنگانه و شیروان بز
 املی نیز میباشد و رنگ صورت مشابه به حالت و در خاصیت نیز نزدیک است و
 فاد نیز مصنوع نیز میباشد امتحان و آنست که سوزنی را باتش گرم کرده در و
 فرو برند اگر مصنوع بود و دی سیاه از وی بیرون آید و اگر بغیش و اصل بود
 و دی زرد بیرون آید که نوک سوزن زرد کند و چون فاد زهر را بآب رازیان
 بسایند و برگزیدگی مار طلا کنند فوراً در و بنشانند و از مردن ایمن شود و سودمند
 بود و جهت گزیدگی هر جانور از زهرهای نباتی و حیوانی و معدنی خوردن طلا
 کردن و جهت ضعف دل و بدن و قوت باه بغایت نافع بود و مقدار ششوی جهت
 گزیدگی جانوران دفع زهر مار و زده جو بود و شربتی جهت ضعف دل و قوت اعضا
 یکد انگ بود هر کس که سر زرد نمیدانگ بخورد و اگر اکثر آفات این باب و مسود بود و قراح را
 نیز بسبب آنکه او نجاصت علی مسکین و طبیعت و طبیعت نفعیت گرم بود و اگر به این سرفه
 رسد آنرا بنوعی باید خورد که بدندان بر حروف الهیاء نگذارد و این بهین است و او

و او مرغ خوش صورت که چکست انا بوی ناخوش دارد و آب در زیر زمین می بیند و این مرغ
 حضرت سلیمان علیه السلام میبازد و در قصص انبیا مذکور است که عوج بن عثمن گوی برداشت
 که بر حضرت موسی علیه السلام و قوشش زند بفرمان حضرت حق تعالی بدید و چندان سوان
 گرد که آن سنگ در گون عوج افتاد و بدین بلا عوج هلاک شد و مراسلت دمو اصلیت حضرت
 سلیمان علیه السلام با بلقیس بوسیله بدید گردید چنانچه در کلام مجید مذکور است
 مکره است گوشت او نروا و اما در جهالت است نزد ابو شیبۀ بیک روایت از متذقی لیکن غریبی
 در مذابح شافعی بر آنکه حرمت از جهت آنکه از وی بوی بدی آید و آنحضرت صلی الله علیه
 سلم از کشتن وی منع فرموده اند حکمت بر جا که بد بد بود و هیچک از هوا س ارضی در آنجا
 قرار نگیرد و چشمش در زیر بالین هر کسی که نهند و خواب نرود و اگر چشمش بر کسی نهد و خواب
 آورد و هر کسی که زلفش را با خود دارد و دشمن بر وی ظفر نیاید و دلش با خود و آتش قوت
 دهد آن گوشت اول از رحمت تو نج نافع بود اگر دلش بگردن کسی که آثار رحمت خداست
 پیدا شده باشد بمند دادمی که آویخته باشد این شب و دلش را اگر بریان کرد و کسر
 با هم خورد از محبت یکدیگر صبر یابند زهره اش اگر د بدن صاحب لقمه و اخراج مالند
 و او را سه روز و جای تاریک بدارند صحت یابد بال استش اگر در زیر سر خفته
 بدارند بیدار نشود و آرد و دگر گردند یا بگریزند و اگر خون وی در چشم کشند سفیدی

عارض شده باشد برود و منقرض او را اگر در کبوترخانه دود کنند کبوترهای آنجا از گریه
 و غیره این شوند و اگر بد در خشک نموده در خانه بیاورند ابل آنخانه را از سحر و
 آفت و آن سوزی اینها را بکشند اگر در شربت بنری دهند اگر در آتش بنشینند
 نرسد و چنگالش را سوخته و سوده اگر در شربت بنری دهند اگر در آتش بنشینند
 نزدیکی کند حامله شود **حرف الیا** یربوع را بفایری موش شقی
 و موش دونده و تبریکی ایناغ لوده و استخوان گویند در صحرا می باشد و پاهای دراز
 دارد و دستهای کوتاه و در رنگ بزرگ آهوبره بود حکم حرامست نزد
 حنفی اما نزد امام مالک و شافعی و حنبل حلالست و نزد شیعه نیز حلالست **حکمت**
 اگر سوزی زیاده در چشم پیدا شوند آنرا کنند بده خون یربوع بر آن طلا کنند
 باز آن موی نرویند **کتاب بعون الملک**

الحمد لله که این نسخه مجموعه حکمت مسی بصدریه کثیر الموائد که
 هر یکی از اصحاب فراست را مضامینش مفید
 خواهند نمود بتاریخ بستم جادی ۱۲۶۵
 سنه ۱۲۶۵ طبع شد

